

پایت‌گذاری اجتماعی

Social Policy

گاهنامه انجمن علمی دانشجویی سیاست‌گذاری اجتماعی، شماره ۴، خرداد ۱۴۰۰

پرونده
شهر و زندگی





پایان گذاری اجتماعی

گاهنامه سیاست گذاری اجتماعی / شماره چهارم / خرداد ۱۴۰۰

صاحب امتیاز: انجمن علمی دانشجویی سیاست گذاری اجتماعی

مدیرمسئول: علیرضا چمن زار

شورای سردبیری: شیوا آقایی، میلاد صفایی، علی رضا چمن زار

هیئت تحریریه: میترا جعفری، آیدین محمدی

همکاران این شماره: زینب بیلکی، علی خانمحمدی، سجاد مرادی، مهسا صفی صمغ آبادی، سارا نوری، لیلا عراقی، افرا حامدزاده، میلاد صفائی، رکسانا محمدزاده هدایتی، محدثه کاظمی، مصطفی خسروی و شایان زمانی نیا

صفحه آرا: نسترن پیرکفاش

طرح جلد: علیرضا چمن زار

Instagram | AtuSocialPolicy

Telegram | AtuSocialPolicy

Email | atusocialpolicy@gmail.com



۲	سخن سردبیر
۵	شهروندی گم شده
۱۹	شهروندی چه ساده؛ چه دشوار
۲۳	شهروندی در زمانهٔ عسرت
۳۶	حقوق شهروندی و عدالت آموزشی با تأکید بر عدالت جنسیتی در آموزش
۴۴	زنان و انفعال در مطالبهٔ حقوق شهروندی
۴۸	زنان در فضای شهر؛ تجارب زیسته زنان به عنوان فرودستان شهری
۵۸	لطفاً مرا به شهروندی بپذیر!
۶۱	نبود مشارکت و عدم تحقق شهروندی در سایه غفلت جامعه مدنی
۶۷	حقوق اجتماعی و شهروندی اجتماعی در اتحادیه اروپا

سخن سردبیر

سال ۱۳۹۹، سال خوبی نبود؛ مانند سال قبلش و سال‌های قبل‌ترش. انگار روزگار این کشور و مردمش قرار نیست بر مدار آرامش باشد. اولین فراخوان نشریه سیاست‌گذاری اجتماعی با موضوع «شهروندی» را کمی بعد از سرنگونی هوایم‌ای ۷۵۲ به اوکراین منتشر کردیم. کمی بعد از اعتراضات مردم برای آنچه پس از دروغی که با تأکید به آن‌ها گفته شده بود، خطای انسانی نامیدند. دو یا سه ماه بعد از اعتراضات مردم به سه برابر شدن یک‌شبه قیمت بنزین و گرانی و تورمی که دیگر از آستانه تحمل رد شده بود و در قالبی که انتظار می‌رفت، بروز پیدا کرده بود. کمی پیش‌تر از تأیید خبر شیوع گسترده ویروس که همه چیز را تعطیل کرد.

بعد از آبان ماهی که هنوز آمار رسمی و دقیقی از کشته‌شدگانش اعلام نشده، حوالی روزهای سیاه سرنگونی پرواز ۷۵۲ هوایم‌ای بین‌المللی اوکراین و پرکشیدن ۱۷۶ نفر مسافرش، کمی قبل‌تر از زمانی که شیوع ویروس کرونا کتمان می‌شد، چند ماه مانده به سوءمدیریتی که این بار به قیمت جان هزاران نفر از آنانی که شهروند تلقی می‌شدند، تمام شد. در بنبوحه بازداشت گسترده فعالان دانشجویی، کارگری و معلمان و اجرای حکم اعدام، بدون دادرسی‌های



عدالت‌ها و منصفانه. میان خبرهایی که یک سال و اندی پیش بر سر ما، آوار شده است.

در این یک سالی که گذشت، بیش از پیش به سوگ جمعی و مطالبه‌گری مجازی با هشتگ زدن‌های گاه و بیگاه در فضای اجتماعی عادت کرده‌ایم. هشتگ‌هایی که از #اعدام-نکنید و #کولبر-نکشید تا #IranMetoo و #انسولین-نیست شروع شد و به #واکسن-بخرید رسید. واکنشی که همچنان وعده رسیدن آن در آینده نزدیک نارسیدنی، از تریبون‌های رسمی به خورد رسانه‌ها داده می‌شود.

اما آنچه در ورای اخبار سیاه، شاهدش بودیم و شاید از آن غافل شدیم، این بود که همه این کشته‌شدگان، زندانیان و اعدام‌شدگانی که ما برایشان هشتگ زدیم تا شاید صدای‌شان شویم برای گوش‌هایی که نمی‌خواست بشنود، شهروندانی بودند که به‌صرف همین شهروند بودنشان، از حقوقی دارا بودند که در فصل سوم قانون اساسی، به تفصیل بیان شده است؛ حقوقی که به نظر از یاد رفته و یا در حد همان متن باقی مانده است. آنچه که رخ داده و شاید آنچه که در میانه‌اش باشیم، واقعیتی عینی است از حقیقت تعریف شهروند و

حقوق شهروندی از منظر حاکمیت. واقعیتی که ما شهروندان را تبدیل ساخته به اعدایی که بود و نبودشان ارزش چندانی ندارد؛ واقعیتی که تحقق همین حقوق نیم‌بند مذکور در متن قانون اساسی را تبدیل ساخته به آرزویی جمعی برای مردمی شاید به وسعت یک کشور.

بعد از گذشت یک سال و اندی از فاجعه شلیک به هواپیما، هنوز هیچ گزارش دقیقی از پیگیری برای شناسایی و برگزاری دادگاهی عادلانه و البته علنی با حضور خانواده‌های کشته‌شدگان و رسانه‌ها منتشر نشده است؛ اما از همان روزهای نخست پس از فاجعه تاکنون، دادگاه دانشجویان و فعالینی که در مراسم گرامی‌داشت آن شرکت کرده و پیگیر عاملین و مقصران این فاجعه بودند در جریان است.

واتسلاف هاول در جایی از کتاب قدرت بی‌قدرتان خود می‌گوید:

«اگر ناظری بیرونی که از زندگی در چکسلواکی هیچ اطلاعی ندارد بخواهد فقط قوانین کشور را از نظر بگذراند، به هیچ عنوان سردر نمی‌آورد که گلایه و شکایت ما از چیست. بسیاری چیزها از دید ناظر بیرونی پنهان می‌ماند، از جمله: دست‌های سیاسی پشت پرده دادگاه‌ها و اقدام‌های مدعی‌العموم، محدودیت وکلا در دفاع از موکلان خودشان، ماهیت بسته محاکمه‌ها در عمل، کارهای خودسرانه نیروهای امنیتی، اقتدار و سلطه آن‌ها بر دستگاه قضا، اجرای گسترده و بی‌معنی چند بخش از مجموعه قوانین که تعمداً ابهام‌آمیزند و البته بی‌اعتنایی کامل دولت به بخش‌های ایجابی قوانین.»

در انتها باید گفت، پس از یک سال و چند ماه وقفه که بخشی از آن به دلیل شیوع ویروس کرونا و تعطیلی دانشگاه‌ها بود، بر آن شدید تا شماره جدید نشریه سیاست‌گذاری اجتماعی را با محوریت شهروندی منتشر کنیم. شاید که نوشتن و این نشریه آخرین حلقه ارتباط ما باشد. از همه دوستانی که در این شماره با وجود دغدغه‌های شغلی و تحصیلی خود به ما در انتشار این شماره کمک کردند تشکر می‌کنیم. همچون گذشته در صورتی که انتقاد و پیشنهادی دارید، با ما در میان بگذارید. *

شهروندی گم‌شده

علیرضا چمن‌زار

شهروندی

از جوامع لیبرال گرفته تا توتالیتز همواره صحبت از مفهومی به نام «شهروندی» می‌شود. همه این جوامع معتقدند هر اقدامی که در عرصه داخلی و بین‌المللی انجام می‌دهند برای تأمین منافع شهروندانشان است اما برای تعریف شهروندی دو شرط الزامی است: اول دولت باید تکثرگرا و دموکراتیک باشد، زیرا دولت‌های دیکتاتوری یا سلطنتی و اشکال شبه سلطنتی شهروند ندارند و دارای رعیت و تبعه، برده و... هستند. دوم، جامعه مدنی باید باز و آزاد باشد. دولت نباید جامعه مدنی را در خود جذب کند یا در هر شکلی محدود و سرکوب کند. در واقع دولت و جامعه مدنی باید عامل متعادل کننده یکدیگر باشند. در تعریف شهروندی، پای حقوق و تکلیف در میان است. در تعریف حقوق باید گفت که اول انسان‌ها موجوداتی صاحب حق هستند و دوم، این حق (بودن) بر نظام‌های قانونی، سیاسی و اجتماعی مقدم است، چرا که این نظام‌ها را ساخته‌ایم که از این حقوق حراست کنند. حقوقی که برای همه انسان‌هاست و هیچ کس و هیچ گروهی تحت هیچ لوایی حق ندارد آن را از کسی بدزدد و در نهایت، این حقوق، مستلزم انجام تکالیفی است.^۱ شهروندی در جامعه امروز، نشانه‌ای از زندگی تحت یک حاکمیت سیاسی و در مرزهای جغرافیایی خاص آن است. مثال آن این است که شهروند ایرانی مهاجر تازمانی

که در جامعه مقصد خود پذیرفته نشده باشد و تابعیت از سمت حاکمیت آن کشور به او اعطا نشده باشد، هیچ حقوقی ندارد.

با این وجود اگر بخواهیم تعریف روشن‌تری ارائه بدهیم می‌توان این‌گونه گفت که شهروندان اعضای دولت-ملت اند و حق رأی آزاد و برابر دارند. آرمان برابری شهروندان از دیگر مفاهیم مهم شهروندی است که اکثر جوامع مدرن امروزی ادعای حفظ آن را دارد. مفهومی که به نظر می‌رسد کما بیش در این سال‌ها، در جامعه ایرانی مخدوش شده است. گواه این ادعا شهروندانی هستند که به دلایل قومی، نژادی، مذهبی و... از حقوق برابری با دیگران در جامعه برخوردار نیستند و به دلایل واهی از دایره شهروندی کنار گذاشته شده‌اند.

در نهایت می‌توان گفت شهروندی ایده‌ای قوی است که شرافت فرد را به رسمیت می‌شناسد، اما در همان حال، بستر اجتماعی را که فرد در آن عمل می‌کند نیز مورد تأیید قرار می‌دهد. شهروندی، حقوقی است در برابر تکلیفی که جامعه در ازای آن برای فرد قرار داده است. دولت-ملت‌ها وظیفه دارند که حقوق شهروند را تأمین کنند. حقوقی که می‌توان به صورت خلاصه این‌گونه تعریف کرد؛ تأمین (فردی، اجتماعی، بهداشتی، روانی و ملی)، آرامش و ساخت فضایی برای پیشرفت و توسعه فردی و اجتماعی شهروندان. بنا به این تعریف شهروند ایرانی بودن یعنی برخوردار بودن از حقوق و مزایایی که در چارچوب جامعه ایران برای یکایک شهروندان مهیا شده است.

شهروندی ایرانی

اگر حتی از اتفاقات دهه ۶۰، ۷۰ و ۸۰ بگذریم و نقطه آغاز بررسی را سال ۹۵ قرار بدهیم، روند صعودی تعداد و شدت رخ دادن بحران‌های پیاپی اقتصادی و سیاسی، حوادث تراژیک و سرکوب شدید جامعه مدنی و تشکل‌های صنفی کارگری، معلمان، روزنامه‌نگاران، دانشجویان و... مشخص است. به طوری که بحران‌های جدیدتر، وظیفه کمک رساندن به فراموشی بحران قبلی را بر عهده دارند. بالا رفتن ناگهانی قیمت ارز، گرانی چند باره و هفتگی مواد غذایی و کالاها، بالا رفتن هزینه‌های اجاره و خرید مسکن، اتومبیل شخصی و... باعث بزرگ شدن گستره افراد زیر خطر فقر و حاشیه‌نشین شهرها شده است. به طوری که طبق گزارش‌های منتشر شده، جمعیت حاشیه‌نشین در ایران عددی بین ۳۱۵ و

۴۱۹ میلیون نفر تخمین زده شده است که ۱۲ تا ۱۶ درصد جمعیت ۸۴ میلیونی نفی کشور را تشکیل می‌دهد. ایران طبق شاخص‌های سنجش رفاه موسسه بین‌المللی لگاتوم^۵ رتبه ۱۲۰ را از بین ۱۶۷ کشور دنیا کسب کرده است. همچنین در بررسی‌های جهانی مقوله آزادی، رتبه ایران در سایت خانه آزادی^۶ ۱۸۳ (از ۲۱۰ کشور) و در سایت خبرنگاران بدون مرز^۷ رتبه ۱۷۳ (از ۱۸۰ کشور) را از آن خود کرده است که نشان‌دهنده وضعیت بحرانی آزادی جامعه مدنی و فعالان صنفی و روزنامه‌نگاران در ایران می‌باشد.

اقتصاد بیمار

تغییرات اقتصادی در ایران آن‌چنان محسوس هست که نیازی به داشتن تخصص آکادمیکی در اقتصاد برای درک آن‌ها نیست. گرانی لحظه‌ای دلار و طلا و بی‌ارزشی هر چه بیشتر ریال به جایی رسیده که به تجربه‌ای عادی برای ایرانیان تبدیل شده است. این تورم و گرانی به این موارد خلاصه نمی‌شود و امروزه مسائل اقتصادی کشور به بحران در قیمت و تأمین کالاهایی نظیر تخم مرغ، گوجه‌فرنگی، روغن نباتی، لبنیات و کالاهای ضروری زندگی رسیده است. سوء مدیریت به آنجا رسیده که راه حل «خودت بمال» به عنوان پیشنهاد نهایی مسئولین خرد و کلان کشور تبدیل شده است.

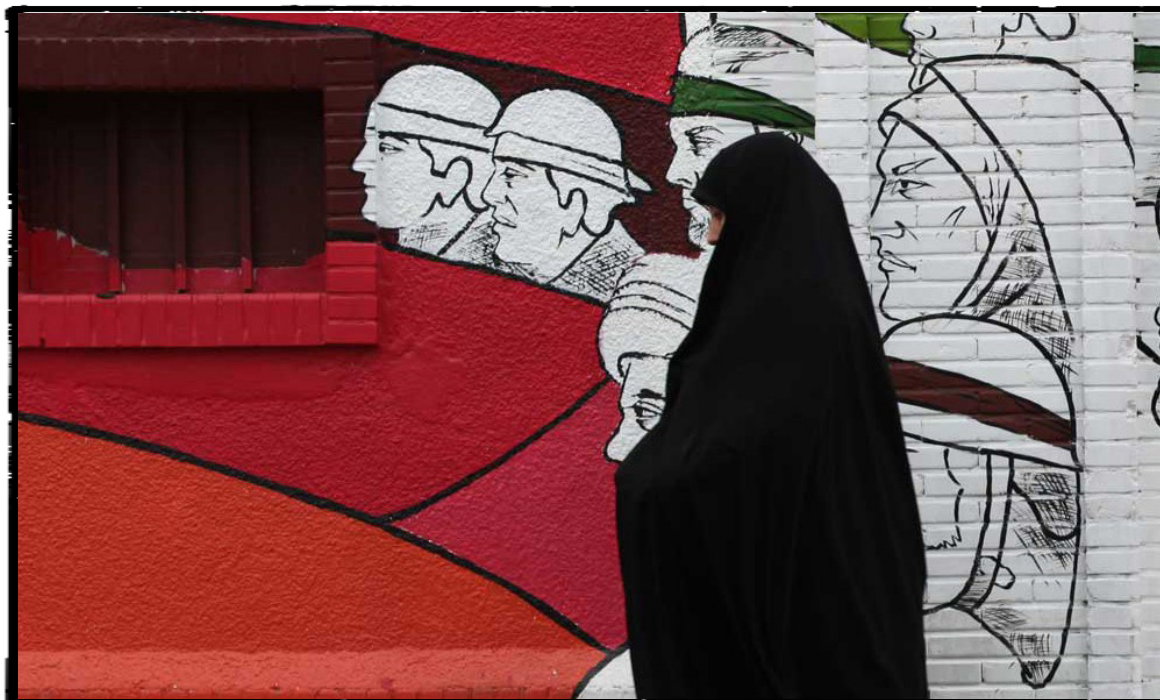
خروجی سیاست‌های اقتصادی ۳ دهه بعد از جنگ باعث شده که واحد پولی ایران «ریال»، مقام بی‌ارزش‌ترین پول دنیا^۸ را کسب کند. قیمت دلار از سال ۱۳۹۱ (۱۳۷۸۱۳ ریال) تا زمان نگارش این یادداشت (۲۵۶۹۶۶ ریال)، حدوداً ۱۹ برابر^۹ شده است. افزایش قیمت برای طلای ۱۸ عیار در بازه تیر ۹۲ تاکنون، رشد ۱۲ برابری^{۱۰} را نشان می‌دهد. قیمت خرید و اجاره‌بهای مسکن نیز در دهه اخیر رشد لجام‌گسیخته‌ای را دنبال کرده است. عدم نظارت در بخش مسکن و سوداگری‌های شکل گرفته در آن وضعیت به مراتب بدتری را در این بخش رقم زده است. طبق آمارهای منتشر شده، در دولت احمدی‌نژاد قیمت مسکن و اجاره در شهر تهران، رشد ۶ برابری^{۱۱} داشته و این رقم در دولت روحانی تاکنون رشدی بیش از ۵ برابری^{۱۲} را نشان می‌دهد. این در حالی است که در بازه سال‌های ۹۱ الی ۹۸، حداقل دستمزد کمتر از ۵ برابر^{۱۳} رشد داشته است و حتی این رقم را نیز بسیاری از کارفرماها به دلایل مختلف، زیر پرداخت آن شانه



خالی می‌کنند و در کارهایی که نظارت در آن‌ها سخت‌تر است رقم پرداختی به کارگر بسیار پایین‌تر است. خروجی این سیاست‌ها اما طرد بیشتر افراد و خانوارهایی است که در این مسیر به زیر خط فقر مطلق کشیده شدند. طبق صحبت‌های فرشاد مؤمنی، استاد اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی، با استناد به گزارش اخیر مرکز پژوهش‌های مجلس، ۵۹ درصد از شاغلین و ۳۰ درصد از بازنشستگان (شاغلین بازنشسته) فقیر هستند^{۱۴}؛ یعنی این ۸۹ درصد کار می‌کنند، اما قادر به جبران تأمین حداقل نیازها نیستند.

اگر رسانه‌های رسمی را مرجع قرار دهیم، تمامی بحران‌های اقتصادی کشور ناشی از تحریم‌های آمریکا و جامعه جهانی است، اما اگر نگاهی به آمار و ارقام اختلاس‌ها، درآمدهای ارزی ناشی از قیمت چندگانه ارز که به جیب افراد خاص ریخته شد و گزارش‌های فساد در نهادهای مختلف^{۱۵} بیندازیم، نگاهمان از مقصر بیرونی به داخل تغییر می‌کند. البته که تحریم‌ها تأثیرهای خود را داشته است، اما چیزی که مشخص هست، در سه دهه گذشته، بسیاری از بحران‌های داخلی، ناشی از سیاست‌ها و فسادهای نهادی و شخصی بوده است.

روند آزادسازی قیمت‌ها با عنوان هدفمندسازی یارانه‌ها از میانه دولت احمدی‌نژاد شروع شد و در دولت روحانی ادامه پیدا کرد. در این سیاست قرار بود با حذف تدریجی



یارانه‌ها از مواد سوختی، مواد خوراکی، آب، برق و سایر اقلام در ایران نوع دادن تغییر می‌کند که بخشی از این یارانه‌های حذف شده به صورت نقدی به مردم پرداخت می‌شود و سایر درآمد این کار صرف کارهای عمرانی و فرهنگی شود. این طرح که در عمل در فاز اول هم شکست خورد و طبق گزارش وزارت اقتصاد باعث شد درآمد خانوارها ۲۵ درصد کاهش یابد و ۳۱ درصد آن‌ها زیر خط فقر روند^{۱۶}. ارزش یارانه ۴۵ هزار تومانی پرداختی به مردم در سال ۹۹، حدود ۸ هزار تومان است.

از آن سو، سیاست‌های خصوصی‌سازی از ابتدای دهه ۷۰ در کشور شروع شد و تبعات آن در یک دهه گذشته بخش‌های مختلف کشور را درگیر خود کرده است. خصوصی‌سازی‌هایی که بهتر است از این پس با عنوان شخصی‌سازی از آن نام برده شود، تعطیلی بسیاری از کارخانه‌ها و بیکاری کارگران را به همراه داشته است. از هفت‌تپه تا کشت مغان، کارخانه قند فسا، هپکو اراک، آلومینیوم‌سازی المهدی بندرعباس و بسیاری دیگر از شرکت‌ها که پس از خصوصی‌سازی به تعطیلی کشیده شدند. کارخانه‌هایی که پیش از خصوصی‌سازی، قطب تولیدی به شمار می‌آمدند و محصولاتشان با بهترین کیفیت علاوه بر پوشش داخلی به کشورهای دیگر ارسال می‌شد، پس از شخصی‌سازی یا تعطیل شده‌اند یا بی‌رسم و با فشارهای بیرونی در حال فعالیت هستند و پیروز این بازی

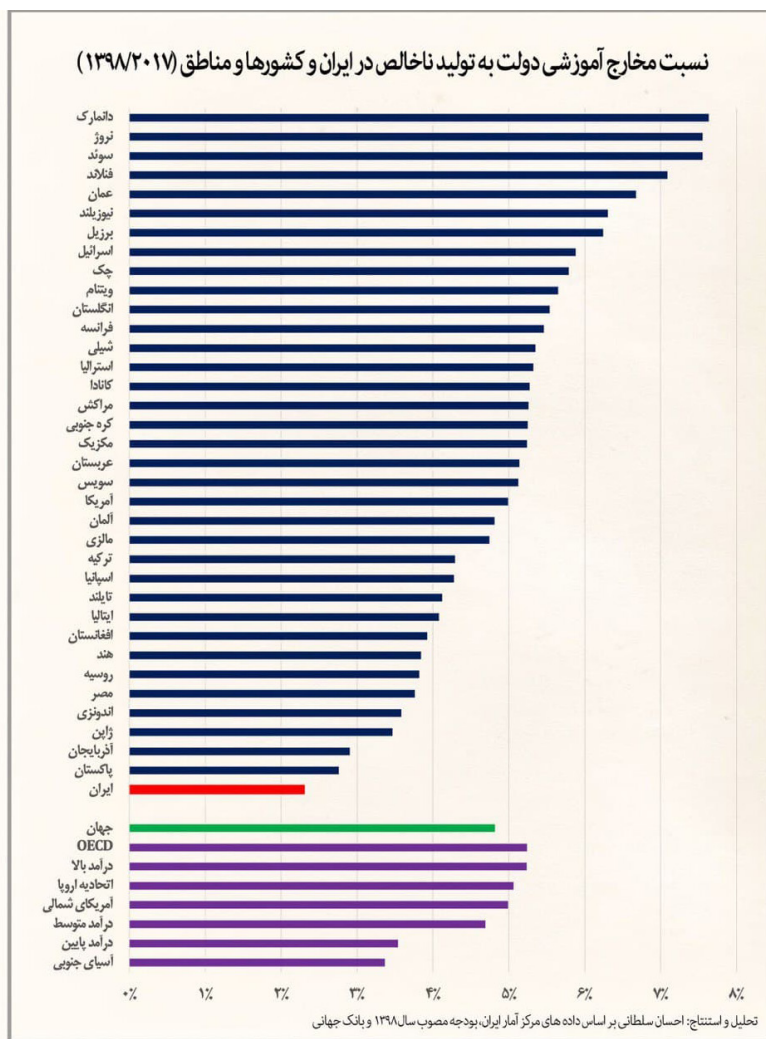
نیز، اشخاصی هستند که به اسم خصوصی سازی و جوان گرایی، بدون تخصص و به صرف داشتن رانت، درآمد ارزی به جیب زده اند.

در مورد بحران های اقتصادی کشور می توان لیست بالا و بلندی نوشت برای هر کدام مرثیه ها سرود؛ از کسری شدید بودجه، بحران های قیمت و تأمین کالاهای اساسی، گوشت، روغن، نان، کره، برنج و... واردکنندگان و صادرکنندگان صوری، کمبود داروهای اساسی و گرانی لحظه ای، افزایش قیمت لوازم دیجیتال، پرداخت ارز ۴۲۰۰ تومانی به واردکنندگان و عدم بازگشت وجوه و... نام برد که شاید بتوان همه آنها را در سایه تبعات فساد ساختاری گسترده در سیستم حاکمیتی ایران نیز دانست.

آموزش، حق من است

اگر به قانون اساسی برگردیم ماده ۲۸، ۲۹ و ۳۰، دولت را مکلف می کند که سیاست های خود را برای دسترسی به سلامت و مسکن حداکثری و آموزش رایگان ارائه و اجرا کند اما چیزی که شاهد آن هستیم، مسیری متفاوت از آن است. هزینه های سر به فلک کشیده در بخش خرید و اجاره بهای مسکن، بالا رفتن پرداخت از جیب مردم در حوزه سلامت و سردمداری مدارس خصوصی و شخصی در نتایج کنکور و پست های مدیریتی ثمره سیاست های انجام شده در کشور است.

مجال بررسی جزء به جزء هر بخش در اینجا نیست و صرفاً اشاره ای به وضعیت آموزش، خصوصاً در بازه کرونا می شود. تجمیع امکانات و کیفیت بالای آموزشی در مدارس خصوصی که هزینه بالایی دارند در برابر مدارس دولتی سال به سال ضعیف تر می شوند، خروجی بهتر از آن نمی تواند داشته باشد که در لیست نفرات برتر کنکور، در مسابقه ای که قرار بوده فرصتی برابر برای همگان باشد، جایگاه افراد بدون سهمیه و رانت و پول، کمتر و کمتر می شود. برخلاف قانون اساسی و حتی برخلاف نگاهی که در تمامی جوامع به مقوله آموزش به مثابه ابزاری برای توسعه و پیشرفت کشور هست، وزارت آموزش و پرورش به مدارس دولتی به چشم چاه ویلی نگاه می کند که هزینه هایی سالانه بر دوشش می گذارند و باید این مدارس به سمتی هدایت شوند که درآمدزایی کنند و علاوه بر خودش، هزینه های وزارت را نیز تأمین کنند. «نسبت مخارج



نمودار ۱

دولت در آموزش به تولید ناخالص «ایران از سال ۱۳۸۷ تا کنون کاهش یافته و در سال ۱۳۹۸ به ۲.۳ درصد سقوط کرده است که دو شوک ارزی و به تبع آن سرکوب حقوق معلمین و کارکنان آموزشی (با اخذ مالیات تورمی) و در سوی دیگر خصوصی سازی آموزش مهم ترین عوامل آن به شمار می روند. (نمودار ۱)»^{۱۷} خروجی این نگاه سیاستی به حذف کسانی منجر شده که ممکن است هوش و توان رقابت و پیشرفت را داشته باشند، اما صرفاً به دلیل این که پول ندارند، باید از این چرخه حذف شوند و در بهترین حالت به عنوان نیروی

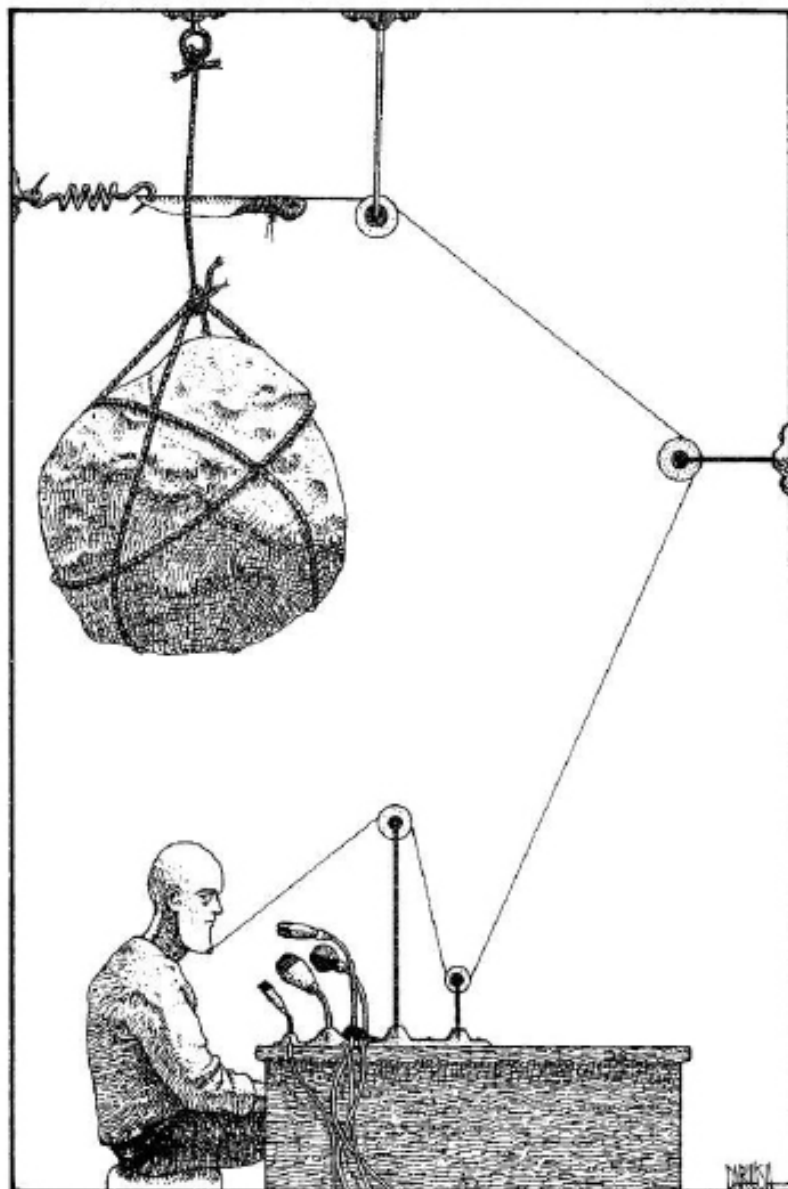
متخصص نه در جایگاه مناسب، بلکه به عنوان نیروی دست چنم در سیستم اداری و صنعتی کشور مشغول به کار باشند. در این نگاه حاشیه نشین ها و مطرودان شهرهای بزرگ، شهرهای کوچک و روستاهای کوچک؛ خاصه در استان هایی نظیر سیستان و بلوچستان در عمل حذف شده اند.

این نگاه حذفی در بازه کرونا و اجبار به آموزش مجازی، مشخص تر از قبل، نمود پیدا کرد. عدم دسترسی به تجهیزات آموزشی مورد نیاز (موبایل یا تبلت)، عدم دسترسی به اینترنت پرسرعت و عدم دسترسی به تجهیزات نوین آموزشی که در مدارس خصوصی و شخصی از سال ها قبل استفاده می شده باعث آن شد که طبق گزارش منتشر شده در همشهری^{۱۸}، فارغ از هزینه بالای دسترسی به اینترنت، بیش از یک سوم دانش آموزان روستایی (از ۹۸ هزار و ۱۰۰ روستا) به زیرساخت های آموزش مجازی دسترسی ندارند. در جایی دیگر طبق گفته، محمدرضا احمدی، عضو کمیسیون آموزش، تحقیقات و فناوری مجلس، ۳/۵ میلیون دانش آموز موبایل یا تبلت ندارند. این رقم در استان سیستان و بلوچستان، طبق گفته مدیر کل آموزش و پرورش این استان، عدم دسترسی ۳۰ تا ۴۰ درصدی دانش آموزان هست. این واقعیت نظام آموزشی است که قرار بوده روزی با هدف برابری و عدالت فعالیت کند.

اعتراض، حق من است

NGO ها و جامعه مدنی وظیفه تسهیلگری بین نهادهای دولتی و حاکمیتی با مردم را بر عهده دارند و از شروط الزامی شهروندی است؛ اما سرکوب شدید جامعه مدنی، خصوصاً در یک دهه گذشته این امکان گفت و گو را با اختلال مواجه کرده است. محدودیت و سرکوب در تمامی حوزه ها رخ داده؛ کارگران، معلمان، دانشجویان، روزنامه نگاران، فعالان سیاسی و مدنی، محیط زیستی ها، فعالان قومیت ها و... به بهانه های مختلف بازداشت شده و احکام طولانی خورده اند^{۱۹}. اگر نگاه خود را متمرکز بر پیامدهای اقتصادی دهه های گذشته کنیم، می توان اعتراضات مردمی گسترده به سیاست های اقتصادی را دنبال کرد. شروع اعتراضات مردمی، چند سال پس از جنگ ۸ ساله، در دولت هاشمی رفسنجانی، دولت سازندگی بود. در سال ۷۱، حاشیه نشینان کوی طلاب مشهد در اعتراض به تخریب خانه هایشان دست به اعتراض و شورش زدند. بعد از

مشهد، اعتراضاتی که پانزدهم فروردین ۱۳۷۴ در اسلامشهر رخ داد را ناشی از افزایش ۳۰ درصدی نرخ کرایه حمل و نقل می‌دانند. پس از آن اعتراضات مردمی و سراسری به سیاست‌های اقتصادی و وضعیت معیشتی مردم، به سال ۹۶ می‌رسد. این اعتراضات که با شعار «نه به گرانی» از مشهد شروع شد، دیری نپایید که به بسیاری از شهرهای ایران رسید. طبق گزارش‌های منتشر



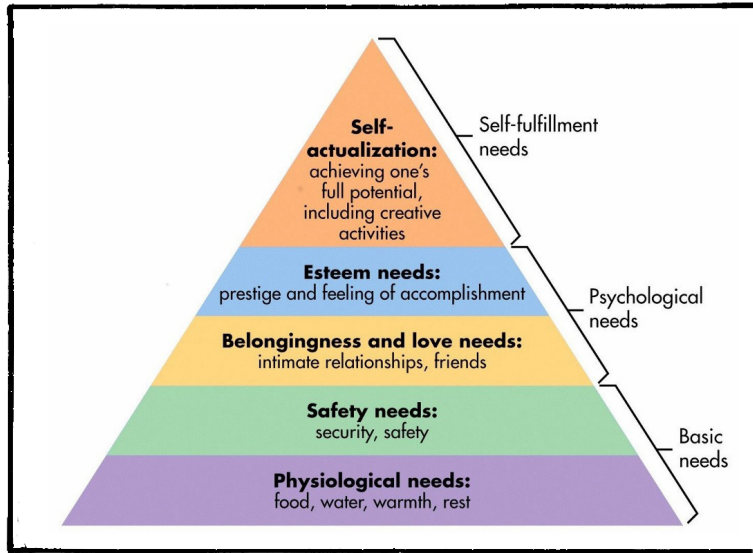
شده، اکثریت افرادی که در این اعتراضات شرکت کردند، از اقشار فقیر یا متوسطی بودند که به دلیل تورم و گرانی‌های رخ داده، به زیر خط فقر رسیده بودند.^۴ دو سال بعد، در آبان ماه ۹۸، به دنبال سهمیه‌بندی مجدد بنزین و افزایش ۲۰۰ درصدی قیمت آن، اعتراضات گسترده‌ای در کشور شکل گرفت. اعتراضاتی که عمدتاً در محلات کارگر نشین شروع شد. واکنش حاکمیت به تمامی اعتراضات، نه حل مسئله و راه‌حل بلکه سرکوب شدید بوده است. از بازداشت معترضین شروع شده تا اعزام گروه‌های ضد شورش و درگیری شدید، شلیک، قطع اینترنت سراسری در سال ۹۸ و تبعات آن که همچنان برای معترضین ادامه دارد.

طبق مواد ۲۳، ۲۴، ۲۶ و ۲۷ قانون اساسی^۱، به عنوان مرجع اصلی، شهروندان حق داشتن عقیده، نشریات و مطبوعات آزاد، انجمن‌های سیاسی و صنفی و اعتراض و تظاهرات دارند؛ که تنها منع آن این است که اول؛ مخل مبانی اسلام نباشد و دوم؛ سلاحی در آن حمل نشود؛ اما چیزی که در عمل شاهد آن بوده هستیم، نقض نص صریح این قوانین هست. نهادهایی که فراقانونی عمل می‌کنند و تبعات آن گریبانگیر مردم می‌شود و مردمی که در عمل حق اعتراض هم ندارند.

زندگی، حق من است

همان‌طور که گفته شد، شهروندی برابری حقوق در برابر تکلیف است. شهروندان زمانی که احساس کنند که جامعه به آن‌ها نیاز دارد، به همراهی جامعه می‌پردازند و در برابر دولت و جامعه نیز توقع دارند که در این حمایت را برای فرد شهروند داشته باشد. مثال آن را می‌توان به همراهی فوق‌العاده مردم در بحران‌های طبیعی چند سال اخیر دانست. جایی که «ما»ی شکل گرفته به عنوان ایرانی به کمک شهروند کرمانشاهی در زلزله و سیل شتافت. به هم وطن سیل‌زده خوزستان و شیراز کمک کرد و جای خالی دولت را پر کرد؛ اما زمانی که این حلقه حق و تکلیف به درستی ادا نشود، پیامد آن می‌تواند با اعتراض، شورش، نافرمانی مدنی و ... نشان داده شود.

از سوی دیگر، افراد برای پیشرفت و رسیدن به کمال نیاز به شرایط و فضای خاصی دارند. شاید بتوان در این مورد از هرم مازلو برای تحلیل آن کمک گرفت.



تصویر ۱: هرم مازلو

هرم مازلو یا همان هرم سلسله مراتب نیازهای مازلو یک تئوری انگیزشی پنج لایه در روان‌شناسی است. مازلو می‌گوید: انسان‌ها برای رسیدن به نیازها و اهداف مشخصی تلاش می‌کنند و در این میان برخی از نیازها بر برخی دیگر اولویت دارند. نیازهای بنیادی و اصلی بیشتر افراد، تلاش برای بقاست (هوا، غذا، آب، مسکن، نیازهای جنسی و خواب) و این اولین چیزی است که موجب حرکت و ایجاد انگیزه برای انجام کارها می‌شود. وقتی نیازهای این سطح تأمین شد، با سطح دیگری از نیازها مواجه می‌شویم که محرک فرد برای انجام کارها و رسیدن به اهداف بالاتر است و این روند کماکان ادامه دارد. در واقع با برطرف شدن هر یک از نیازها با سطح جدیدی از انتظارات مواجه می‌شویم که عامل حرکت و انگیزه در ما می‌شود. به معنای ساده این می‌شود که زمانی که مردم درگیر یافتن سرپناهی برای زندگی و درگیر نان شب هستند مسئله‌ای به عنوان امنیت ملی و رئیس‌جمهور کیست و مجلس کجاست ندارند. برای دانش‌آموز روستایی که در سیستان و بلوچستان زندگی می‌کند و به دلیل تعطیلی ناشی از کرونا و عدم دسترسی به موبایل و اینترنت، پیشنهادات زرد موفقیت و تلاش برای معنویت موضوعاتی نیست که حتی در لایه‌های تاریک ذهنش آن‌ها را دنبال کند. مثال دیگر آن است که آن حاشیه‌نشینی که تنها ارتباط هویتی‌اش با ایران، شناسنامه‌ای و ۴۵ هزار تومان یارانه ماهانه هست، نه سقوط هوایم‌ای

مسافربری اهمیتی دارد و نه اعتراض فلان گروه به محدودیت‌های ایجاد شده در آزادراه تهران-شمال.

خروج، اعتراض یا وفاداری؟

شهروند عاصی، مفهومی است که محسن گودرزی برای شهروند ایرانی امروز استفاده کرده است. شهروند عاصی، شهروندی است که از وضعیت زندگی خود خسته شده، از شیوه اداره کشور و جامعه ناراضی است و چشم‌اندازی برای زندگی خود نمی‌بیند. نه وضعیت برای او قابل تحمل است، نه قدرتی برای تغییر وضعیت زندگی خود دارد و نه امیدی که نهادها و سیاست‌های رسمی بتوانند کاری برای بهبود وضعیت او کنند.^{۲۲}

برای تحلیل واکنش شهروند عاصی می‌توان نگاهی به نظریه آلبرت هیرشمن^{۲۳} انداخت. هیرشمن معتقد است که پاسخ مردم به عملکرد ضعیف سیاسی و اقتصادی، یکی از سه گزینه «خروج، اعتراض و وفاداری» است. واکنش اول خروج است. خروج به معنای رفتن از محیط و به دنبال فرصت جدید گشتن است. بهترین مثال برای خروج در شرایط امروز ایران را می‌توان آمار بالای مهاجرت، خصوصاً مهاجرت نخبگان دانست. طبق سالنامه مهاجرتی ایران (۱۳۹۹) بین ۴۵ تا ۵۶ درصد مهاجران ایرانی کشورهای OECD دارای تحصیلات دانشگاهی هستند. این درصد برای مردم این کشورها در سال ۲۰۱۸ حدود ۴۰ درصد بوده است. در تازه‌ترین آمار، توییت‌ر سازمان نظام پزشکی از مهاجرت بیش از ۳۰۰۰ پزشک^{۲۴} در ده ماه نخست کرونا خبر داد و رئیس هیئت مدیره نظام پرستاری ایران از مهاجرت ۵۰۰ نفر در هر ماه^{۲۵} در این بازه خبر داده است. از دلایلی که دانشجویان و فارغ‌التحصیلان برای مهاجرت خود نام برده‌اند می‌توان از ۱- ناامیدی از اصلاح امور کشور، ۲- سطح درآمد و تناسب آن با هزینه‌ها، ۳- نظم و قانون‌مداری جامعه، ۴- شایسته‌سالاری و ۵- امکان یافتن شغل نام برد^{۲۶}. واکنش دوم، اعتراض است. اعتراض، به هر تلاشی برای تغییر وضعیت به جای گریختن از وضعیت نامطلوب گفته می‌شود. اعتراض می‌تواند انتقادی سازنده از قبیل نصیحت و توصیه به مسئولان باشد تا وضعیت را بهبود بخشند یا که حالت مقابله‌ای به شکل بسیج نیروها، نافرمانی مدنی یا اعتراضات خشونت‌آمیز خیابانی نمود پیدا می‌کند. نافرمانی مدنی می‌تواند در اشکال مختلف اجرا شود؛



از روایت چهارشنبه‌های سفید و دختران انقلاب در مقوله حجاب تا امتناع از رأی دادن در انتخابات محلی و کشوری و خارج کردن پول و سرمایه مردم از بانک‌ها و پروژه‌های ملی به منظور فشار آوردن به دولت برای رسیدن به وضعیت مطلوب می‌تواند در فهرست نافرمانی مدنی جای بگیرد. واکنش سوم، وفاداری است که به گروهی اطلاق می‌شود که اصطلاحاً می‌سوزند و می‌سازند. در شرایط نامطلوب زندگی می‌کنند و اما به خاطر علقه‌ای که به چارچوب و سیستم مستقر دارند، منفعلانه در انتظار بهبود شرایط می‌مانند تا اوضاع خود به خود بهتر شود. هیرشمن این نوع واکنش را کوتاه‌مدت می‌شمارد و معتقد است که در صورت استمرار وضعیت، فرد به اعتراض یا خروج روی می‌آورد.

در فضایی که بحران‌های اقتصادی و اجتماعی گریبان‌گیر جامعه هست و این روند رو به افزایش هست موج ناامیدی جامعه را فرا گرفته است و تندروی‌های جناحی و نفرت پراکنی گروه‌های فشار جامعه را مرز چندپاره شدن رسانده، راه‌گریز کجاست؟ *

۱. فیتز‌پتریک، تونی؛ نظریه رفاه (سیاست اجتماعی چیست؟)، هرمز همایون‌پور، تهران، گام نو، ۱۳۸۳، چاپ دوم
۲. همان
3. eghtesadonline.com/n/2FRN
4. eghtesadonline.com/n/2FRN
۵. موسسه لگاتوم رتبه کشورها را بر اساس میانگینی از توسعه کشورها در زمینه‌های تأمین، آزادی‌های فردی، حکمرانی، سرمایه اجتماعی، آموزش، مسکن، سلامت و ... مشخص می‌کند. prosperity.com
6. b2n.ir/469821
7. rsf.org/en/ranking
8. lowestcurrency.com
۹. طبق داده‌های سایت شبکه اطلاع‌رسانی طلا، سکه و ارز tgju.org
10. b2n.ir/053756
11. khabaronline.ir/news/304041
12. t.me/EconomySoltani/3702
13. b2n.ir/egh-hog
14. ettelaat.com/?p=520463
۱۵. برای اطلاعات بیشتر در مورد ارقام کسری در تمامی ساختارهای دولتی کشور، می‌توانید گزارش تفریغ بودجه ۹۸ را از سایت دیوان محاسبات دانلود کنید: Dmk.ir
16. old.alef.ir/vdcc11qi12bq1s8.ala2.html
17. t.me/EconomySoltani/1719
18. hamshahrionline.ir/x6Jhw
۱۹. برای یافتن فهرستی از بازداشت‌شدگان هر کدام از گروه‌هایی که ذکر شد، کار زیادی پیش رو ندارید؛ کافی است گوگل را باز کنید و نامشان را جست‌وجو کنید.
20. b2n.ir/736757
21. rc.majlis.ir/fa/content/iran_constitution
۲۲. یادداشت شهروند عاصی، نوشته محسن گودرزی engare.net/aasi
۲۳. خروج، اعتراض و وفاداری، آلبرت هیرشمن، ترجمه محمد مالجو، نشر شیرازه ۱۳۹۴
24. b2n.ir/365737
25. <https://p.dw.com/p/3s9iG>
۲۶. سالنامه مهاجرتی ایرانیان

شهروندی چه ساده؛ چه دشوار

زینب بیلکی

وقتی از شهروندی حرف می‌زنیم، از چه حرف می‌زنیم؟ شهروند امروز کجا ایستاده است؟ به عبارتی «موقعیت شهروندی» «من» از «کجا» و از «چه چیز» ریشه می‌گیرد و رو به کدام سو در حرکت است؟

از دیدگاهی شاید بتوان گفت شهروندی امروز قواعد، اصول و تا حدودی رویه‌های مألوف خود را در جهان یافته و در مسیری که به پیش می‌رود همچنان ابعاد مختلفی را برای انسان امروزی کشف می‌کند و بر عمق و گستره‌ی خود می‌افزاید و در عین حال ابعاد پنهان و نقاط کور خود را بیشتر نمایان می‌کند. این پدیده به عنوان واقعیت اجتماعی مدرن که از شاخص‌ها و مؤلفه‌های محوری نظام‌های دموکراتیک است به عنوان «امکانی در آینده» نیز قابل بحث است. به این معنا که وضعیت شهروندی به واسطه‌ی گذر زمان ممکن است بانی تغییرات شگرفی در آگاهی و بینش انسان شده و بدین ترتیب خود زمینه‌ی پیدایش حقوقی نو یا تکلیفی نو شود نیز، قابل تأمل است؛ اما سوی حرکت شهروندی در هر جای جهان به‌گونه‌ای خود را نشان می‌دهد. شاید به تعبیر بهتر بتوان گفت در هر جای جهان با نوعی از بحران دست به‌گریبان

است که البته، به روشنی می‌دانیم تلقی هر سرزمین و مردمی از بحران قطعاً بار معنایی متفاوتی را با خود دارد. به عبارتی بحران شهروندی در دنیای امروز موارد متفاوتی را نمایندگی می‌کند.

اما داستان فراموش شده‌ی امروز که دوباره باید خواند؛ داستانی که همه می‌دانند و حتی به آن استناد هم می‌کنند به همان نسبت اغلب و آنجا که باید به عنوان اصلی اساسی و بنیادین پذیرفت؛ برای آن اگر و اما زیاد می‌شود؛ این است که؛ «انسان به صرف انسان بودن خود» تنها و تنها به دلیل همین نه هیچ امتیاز دیگری در «موقعیت» ویژه‌ای قرار می‌گیرد و جایگاه خاصی را از لحاظ حقوق بشر برخوردار می‌شود. به عبارتی حقوقی که هیچ قدرت و اقتداری نمی‌تواند آن را از انسان سلب نماید. اینجا حقوق انسان بدون پیش شرط وجهی ایجابی دارد.

از طرفی انسان نیک می‌داند در جهانی حضور دارد که عرصه‌ی تعاملات بشری برای رفع نیازها و تحقق خویشتن است. اراده‌ی انسان‌ها در سرتاسر جهان برای رفع نیازهای خویش؛ دیر یا زود عرصه‌ی اختلاف و درگیری شده و همین مسئله؛ ناگزیر نیاز به حمایت را در پی خواهد داشت. اینجا است که بخشی از حقوق خود را برای حفاظت از خویش و برای آنکه بهتر بتواند در این جهان نیروهای متضاد بماند و به آنچه تحقق خویشتن می‌گوییم، برسد؛ به صورت‌های مختلف به آنچه «دولت» می‌گوید می‌دهد تا خود، از این به بعد شهروند نامیده شود. دولت نیز ضامن حفظ حق او باشد که از سوی انسان‌ها صاحب قدرت شده است. از اینجا است که افراد انتظار دارند که این دولت با سازوکارها و نهادهایی که در بطن خود به وجود می‌آورد و تمهیداتی که می‌اندیشد؛ از این به بعد بستر بالندگی و رشد انسانی را با به رسمیت شناختن «موقعیت شهروندی» و حقوقی که از این موقعیت از حقوق حقه‌ی وی به عنوان انسان ریشه می‌گیرد؛ این مهم را میسر سازد.

همین‌طور که می‌بینم تا اینجا ساده ست. شهروند یک جغرافیای خاص در یک موقعیت شهروندی، حقوق و تکالیفی داشته که حقوق وی به صرف انسان بودن باید بدون هیچ تفاوتی از نظر جنس، رنگ، قوم، مذهب و... سبب برخورداری از آموزش، بهداشت، مشارکت اجتماعی و... شود. به جامعه که نگاه بیندازید، از همین جا هم دشوار و پیچیده می‌شود؛ یعنی به واسطه‌



جنس، رنگ، قومیت، مذهب و... حقوقی که برای همه در این جغرافیا باید مد نظر گرفته شود، لحاظ نمی‌شود. با عناوین مختلف شاهد عدم برخورداری شهروندان از آموزش، بهداشت و مشارکت اجتماعی و... هستیم.

سؤال اینجاست: چگونه و طی چه فرآیندهایی این موقعیت شهروندی نادیده گرفته می‌شود؟ چه کسانی و با چه ترفندی عاملان این نادیده انگاری هستند؟ چاره حذف این فرآیندها و عاملان چیست؟

در پاسخی کوتاه که البته نیاز به بحث بسیار دارد، می‌توان گفت که طی فرآیندهای مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی شاهد نادیده گرفتن حق شهروندی افراد هستیم که البته سهمگین‌تر از همه آنجاست که گاه از مجرای قانونی و سیاست‌گذاری هم برای این نادیده انگاری پشتوانه‌ای وجود دارد... اما اینکه چه کسانی و با چه ترفندی عاملان نادیده انگاری «موقعیت شهروندی» اند؛ نیز جای تأمل بسیار دارد اما در تعریفی کوتاه می‌توان گفت **عده‌ای که دست بر قضا کم هم نیستند، تعریفی مقتدرانه از خود در برابری و «دیگری» ارائه کرده‌اند و در پی همین ایجاد «دیگری» که خودی محسوب نمی‌شود، این حق را برای خود قائل می‌شوند که موقعیت آن «دیگری» را به**

عنوان «موقعیت شهروندی» نه تنها در نظر و شمار نیاورند بلکه گاه‌ها شاهد باشیم به مثابه خصمی که می‌بایست حذف شود در نظر می‌گیرند. این خود تنش‌های جدی در پی داشته و البته گسترده و عمیق‌تر خواهد داشت؛ که کمترین آن در شکاف‌های طبقاتی امروزی به خوبی هویدا است. اما چاره چیست؟ شاید بتوانیم با آموزش عمومی و البته آن نوع آموزش عمومی که خود بستری فراهم آورد که دیگری می‌تواند متفاوت از ما و من وجود داشته باشد و محقق است آن چنان که من، سر و سامان ببخشیم. چنین آموزشی را پدید آوردن خود داستانی دشوار و پیچیده است. برای اینکه چه کسی آموزش عمومی را ایجاد، تصحیح و اجرا می‌کند؟ همان عاملانی که دیگری را به جد به عنوان غیرخودی در نظر دارند و خودی نمی‌دانند. در نهایت هر چه بکاویم با چرخه‌ای روبرو می‌شویم که بایستی گویی نوعی انقلاب فکری و فرهنگی در میان باشد که ما به راستی «موقعیت شهروندی» را بدون لحاظ کردن «دیگری» بیافریند. تغییر بنیادین فکری اگر در میان بیاید آنگاه از این کارگاه می‌توان انتظار آدمیانی داشته باشیم که «موقعیت شهروندی» را به رسمیت شناخته و همگان مدافع حقوق بدیهی همگان باشند بدون هیچ پیش شرطی. /*



[اولین حضور زنان در ورزشگاه آزادی بعد از انقلاب]

شهروندی در زمانه عسرت

علی خانمجمدی

ناجنبش و نظامیان در خاورمیانه

امروز با تحریف برآخت [بژه] های تاریخ نگاری اکنون با متن های تفلسف ورزانه مکانیسم قدرت برآمده از «جنگ جنگ تا پیروزی» پنهان شده است. این امر باعث تحریف بحث «شهروندی» در ایران شده است. چون درکی از تفاوت های میان برآخت «رعیت»، «مردم» و «امت» وجود نداشته است. «رعیت» از مکانیسم قدرت «حکومت مند» متبلور می شود. «وضعیت اضطراری» قحطی، خشک سالی و وبا بر بدن دهقان یا ایلاتی حاکم بود؛ اما ضایعه فرهنگی جنگ جهانی اول باعث تولد مکانیسم قدرت «انضباطی» شد. ایلات تخت قاپو و قومیت ها سرکوب و زبان های محلی قدغن شدند، پس «مردم» برآمدند که باید در راه زبان فارسی، دولت ملت ایران و شاهنشاه ۲۵۰۰ ساله جان فشانی کنند؛ اما «جنگ تحمیلی» مکانیسم قدرت «امنیتی» را متولد ساخت. ارزاق، تحصیل، عشق، سلامت و تفریح ایرانیان سهمیه بندی شد. اقشار فرودست شهری به عنوان یک دسته از «شهروندان» امروزی حاصل تطورات تاریخ مذکور است. با وجود اینکه «فقر» بر بدن رعیت فجر «شورش نان» را پدید می آورد. ولی فردوستان شهری امروز ایران حاصل «نوسازی» برق آسا و جنون آمیز است. برنامه ای که در تمام های شهرهای ایران حاشیه نشینی به ارمغان آورد^۱ و^۲ و^۳ و^۴. حال در چنین زمانه عسرت فردوستان شهری چگونه زیست می کنند.

باران سیل‌آسای و جنون‌آمیز تهران را فرا گرفته بود. هفته پایانی سال ۱۳۹۷ بود و منتظر آمدن دست‌فروشان بودم؛ اما به خاطر ممانعت سد معبر شهرداری تا سه روز آخر سال دست‌فروشان نتوانستند بساط کنند. این وضعیت با برگزاری نمایشگاه بهاره شهرداری مقارن بود. این تقارن تصادفی نبود. بلکه درآمدزایی علت ممانعت شهرداری از کسب دست‌فروشان بود. اجاره غرفه‌های نمایشگاه گران‌تر از اجاره‌ای معابر عمومی توسط دست‌فروشان بود. این در کنار دعوایها و منازعات در مورد اینکه دست‌فروشان باید در شهر باشند، ذهنم را مشغول کرده بود. چرا حضور دست‌فروشان در شهر، دعوایی حقوقی و قضایی جدی در شهر تهران ایجاد کرده است؟ شاید برای شکافتن علل این منازعات در زندگی تهرانی‌ها، باید به بحث ارتباط دولت و مردم در خاورمیانه و نسبت نظامیان با ناجنبش‌ها بالأخص در دیدگاه بیات پردازیم.

آلکسی دو توکویل: «خطرناک‌ترین زمان برای یک حکومت بد وقتی است که اصلاح خود را آغاز می‌کند.»^۵

محققان علوم سیاسی، مطالعات منطقه‌ای و جامعه‌شناسان سیاسی عامدانه یا سهواً دولت را توهم گونه یکپارچه فرض می‌کنند. این جریان به قدمت مطالعه جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی و مباحث مرتبط آن در جامعه‌شناسی سیاسی است. برای روشن ساختن این امر به سراغ متأخرترین متفکر در این حوزه یعنی آصف بیات با تأمل بر مفاهیم ناجنبش، با تأکید بر کتاب زندگی همچون سیاست (چگونه مردم عادی خاورمیانه را تغییر می‌دهند) خواهیم رفت. در این رهگذر به طور کوتاه و فشرده به شرح آرای بیات در مورد شکل‌گیری و تکوین جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه خواهیم پرداخت. سپس به نقد نگرش وی در فهم جنبش‌های معاصر جهان عرب دست خواهیم زد. امید است که به فهمی جدیدی از روابط دولت و مردم در خاورمیانه نائل آییم.

ناجنبش‌های اجتماعی چیستند؟

در مجموع، ناجنبش‌ها به کنش‌های جمعی فعالان غیر جمعی گفته می‌شود؛ آن‌ها برآیند «ناجنبش‌های اجتماعی» رفتارهای یکسان تعداد کثیری از مردم

عادی اند که کنش‌های پراکنده اما یکسانشان تغییرات اجتماعی گسترده‌ای را به وجود می‌آورد؛ حتی اگر این رفتارها تابع هیچ ایدئولوژی یا رهبری و سازمان‌دهی مشخص نباشند. واژهٔ جنبش دال بر این است که ناجنبش‌های اجتماعی با جنبش‌های اجتماعی دارای اشتراکات مهم و چشمگیری هستند، با این حال موجودیت‌های مجزایی به حساب می‌آیند.

در خاورمیانه، ناجنبش‌ها نمایندهٔ بسیج میلیون‌ها فرودست، عمدتاً در مناطق فقیر شهری، زنان مسلمان و جوانان‌اند. ناجنبش‌های تهیدستان شهری که آن را «پیشروی آرام مردم عادی» نامیده‌ام. دربرگیرندهٔ روش‌های محتاطانه و طویل‌المدتی است که فقرا از رهگذر آن‌ها برای بقا می‌جنگند و زندگی خود را از طریق برخورد با ثروتمندان و قدرتمندان و به‌طورکلی جامعه بهبود می‌بخشند، نشانهٔ بسیج طولانی‌مدت، میلیون‌ها انسان و خانواده‌های وانهاده و آواره‌ای است که تلاش می‌کنند زندگی‌شان را در عمری تلاش جمعی ارتقا بدهند؛ بی‌آنکه این تلاش‌ها تابع رهبری متمرکز، ایدئولوژی، یا سازمان‌دهی زیربنایی چندانی باشد. این ناجنبش‌ها در نحوهٔ ارتزاق‌های مهاجران روستایی در شهرهای بزرگ در مشاغل موقت که حول خیابان شکل گرفته تا تصرف غیرقانونی زمین‌های عمومی و حاشیه‌نشینی جریان می‌یابند. ناجنبش‌ها را نمی‌توان مقاومت‌های تکنیکی روزمره دوسرتویی انگاشت. متأسفانه در مورد به‌کارگیری مفهوم مقاومت ملاحظات و دقت کافی صورت گرفته نشده است. باعث خلط‌های مفهومی شده است. وینز در مقاله‌ای با عنوان زنان و موهای آن‌ها (به دنبال قدرت با واسطه^۱) با اشاره به این موضوع می‌نویسد: «لغت مقاومت با مسامحه تعریف شده و در نتیجه اجازه داده تا برخی صاحب‌نظران آن را تقریباً همه‌جا بینند و بقیه تقریباً هیچ‌جا بقیه تقریباً هیچ‌جا بینند»^۲. آصف بیات نیز با الهام از اثر اسکات^۳، دست به تحلیل زندگی روزمره تهری‌دستان شهری می‌زند. او با کاربرد اندیشه اسکات در فضای اجتماعی کلان‌تر، از محیط کار می‌گذرد و از این نظر، تحلیل‌های ارزشمندی در چارچوب عرصه عمومی ارائه می‌دهد.

اسکات معتقد است نافرمانی آشکار تقریباً در هر شرایطی پاسخ سریع‌تر و حادثری نسبت به نافرمانی دارد که ممکن است فراگیر باشد، اما هرگز جرئت مبارزه با تعاریف رسمی سلسله‌مراتب قدرت را ندارد. برای بیشتر طبقات پیرو



که به سبب خاطرات تاریخی‌شان، امید کمی به بهبود شرایط دارند، این شکل از مقاومت، تنها راه حل است.

در حقیقت کار بیات از معدود کارهایی است که زندگی معمول روزمره را با رویکرد اسکات، مورد واکاوی قرار داده است. او در کتاب «سیاست‌های خیابانی»، بر پیشروی آرام گروه‌های تهی دست شهری پس از جریان‌های مهاجرت دهه ۳۰ به شهرهای اصلی و تصرف زمین، ایجاد سرپناه و به طور موازی، به فعالیت‌های معیشتی موقت در قلمرو کار پرداخته است.^{۱۱} پس فهم مفهوم ناجنبش در گرو فهم دیدگاه اسکات به مقاومت است. او [اسکات] معتقد است نافرمانی آشکار تقریباً در هر شرایطی پاسخ سریع‌تر و حادثری نسبت به نافرمانی دارد که ممکن است فراگیر باشد، اما هرگز جرئت مبارزه با تعاریف رسمی سلسله‌مراتب قدرت را ندارد. برای بیشتر طبقات پیرو که به سبب خاطرات تاریخی‌شان، امید کمی به بهبود شرایط دارند، این شکل از مقاومت، تنها راه حل است. با این همه آنچه در این شرایط سخت و دست‌وپا

گیر^{۱۲} نمادین محقق می‌شود، استقامت و نوآوری است. در این حالت، مقاومت، یا در بیان اسکات^{۱۳}، «سلاح‌های معمولی گروه‌های نسبتاً فاقد قدرت» اشکال متعددی می‌یابد «کشیدن پا روی زمین (کش کش کردن)، کتمان و پنهان‌کاری، بیان اطلاعات ساختگی، دله دزدی، غفلت متظاهرانه، نسبت دروغ دادن به سایرین (تهمت زدن به دیگران)، آتش زدن، خرابکاری و از این قبیل. این‌ها نیازمند دست کم هماهنگی و برنامه‌ریزی هستند؛ اغلب نشانگر شکلی از کمک به خود فردی^{۱۴} است؛ آن‌ها نوعاً از هرگونه مواجهه مستقیم سمبلیک با حاکمیت و یا هنجارهای حاکم اجتناب می‌کنند»^{۱۵}.

حال با این مقدمه، ناچنبش چگونه می‌تواند به یک جنبش تمام‌عیار بدل گردند؟ پاسخ این سؤال را آصف بیات در مقاله‌اش با عنوان «انقلاب در زمان بد»^{۱۶} که به تشریح دادگاهش در مورد جریان آزادی‌خواهانهٔ جدیدی به نام پسااسلام‌گرایی پرداخته، می‌توان یافت.

گروه مارکسیست-لنینیست فدائیان خلق و گروه «مارکسیست‌های مسلمان» مجاهدین خلق، نقشی چشمگیر در رادیکال کردن اپوزیسیون علیه دیکتاتوری شاه ایفا نمودند. مهم‌تر از آن، شاید نظریه‌پرداز نامدار، علی شریعتی بود که به عنوان دانشجوی جرج گورویچ، چپ‌گرای فرانسوی، با شور و حرارت در مورد «انقلاب» با آمیزه‌ای از اصطلاحات مارکسیستی و مذهبی سخن می‌گفت و خواستار یک «جامعه‌الاهی بی‌طبقه» بود^{۱۷}؛ بنابراین، مفهوم انقلاب مفهومی اساسی برای مبارزان اسلام‌گرا، هم در شکل سنتی و هم در شکل شیعه، بود. این سنت همواره در تقابل آشکار با اسلام‌گرایان انتخابات-محور^{۱۸} از قبیل اخوان المسلمین قرار داشت که رؤیای ایجاد حمایت اجتماعی کارآمدی در سر داشتند تا دولت را از طریق ابزارهای صلح‌آمیز به دست گیرند^{۱۹}.

اواخر دهه ۹۰ و ابتدای دهه ۲۰۰۰ میلادی، شاهد ظهور چیزی بود که آن را جریانات پسا-اسلام‌گرایی نامیده‌ام. این جریانات هم چنان مذهبی هستند، نه سکولار، اما هدف آنان فراتر رفتن از سیاست‌های اسلامی است به واسطه ترویج جامعه‌ای دین‌دار و دولتی سکولار که تا حدود متفاوتی ترکیبی است از دین‌داری و حقوق (مدنی). جریانات پسا-اسلام‌گرایی از قبیل حزب عدالت و توسعه ترکیه^{۲۰} و مراکش و حزب النهضه^{۲۱} تونس مسیری اصلاح‌گرایانه را به سمت تغییر سیاسی و اجتماعی دنبال می‌کنند؛ این جریانات مملو از

اصطلاحات دوره پس از جنگ سرد - مثل «جامعه مدنی»، پاسخگویی، عدم خشونت و تدریج‌گرایی هستند.^{۲۳}

در بسیاری از دیدگاه‌های تحلیل‌گر زمینه‌ها و فرآیندهای انقلاب و جنبش‌های اجتماعی با یک ساختار و بافتار یکپارچه دولت مواجهیم. شاید یک پارچه دیدن دولت در خاورمیانه متأثر از دیدگاه «سیاسی دیدن و سیاسی کردن همه چیز»^{۲۳} در میان محققان حوزه جامعه‌شناسی سیاسی دانست. نیکوس پولاتزاس به عدم یکپارچگی دولت تأکید داشت. دی مارکو در مورد او می‌نویسد، نهادهای دولتی موجود نباید در آینده از بین رفته، تخریب یا نابود شوند. برعکس، دموکراتیک کردن نهادهای موجود نیازمند دولت فعلی است که همچنان به عنوان یک «واحد عملیاتی» عمل می‌کند. او بعداً اضافه می‌کند که این موضوع امکان‌پذیر است؛ چراکه دولت نه «یکپارچه» است، نه یک ابزار است و نه قلعه‌ای برای تصرف از بیرون.^{۲۴} با توجه به چگونگی نضج روابط دولت و مردم در تاریخ ایران معاصر، نمی‌توان تحلیل یکپارچه دولت آن هم در مقیاس خاورمیانه را طبیعی انگاشت. بیات هم در تبیین ساخت دولت، نیروهای مسلح را فقط ابزار سرکوب می‌انگارند؛ اما در تاریخ خاورمیانه نمی‌توان نیروهای مسلح را با دولت یکپارچه دانست. حتی می‌توان از روی کار آمدن نظامیان ضد غرب‌گرایی که با کودتا یا جنبش‌های مردمی در خاورمیانه شاهد مثال آورد. در ایران هم از نقش نظامیان را در ترورهای ناموفق شاه، پیروزی انقلاب اسلامی، سیاست‌های دوران دفاع مقدس و سازندگی نمی‌توان نادیده گرفت.

نظامیان در کشورهای جهان سوم نقش تعیین‌کننده‌ای در تحولات سیاسی و اجتماعی بازی می‌کنند، همان‌طور که برخی اندیشمندان بدین گونه تسریع می‌کنند؛ اریک نورد لینگر معتقد است نظامیان با استفاده از قدرت نظامی خود در ثبات سیاسی جامعه مؤثر هستند. از دیدگاه وی نظامیان تنها بدین خاطر خواستار تغییرات اقتصادی و اجتماعی هستند تا بهتر بتوانند به منافع اجتماعی خود جامه عمل بپوشانند. وی معتقد است که احتمال دخالت نظامیان در سیاست با کاهش مشروعیت نظام سیاسی افزایش پیدا می‌کند؛ از نظر او مهم‌ترین عامل وقوع کودتاهای نظامی،

تغییرات در مشروعیت است که این می‌تواند بر نقش سیاسی نیروهای مسلح اثر بگذارد.

اریک نورد لینگر معتقد است که احتمال دخالت نظامیان در سیاست با کاهش مشروعیت نظام سیاسی افزایش پیدا می‌کند؛ از نظر او مهم‌ترین عامل وقوع کودتاهای نظامی، تغییرات در مشروعیت است که این می‌تواند بر نقش سیاسی نیروهای مسلح اثر بگذارد.

لوسین پای نیز فعالیت نظامیان را در به وجود آوردن سازمان‌های نظامی و شبه‌نظامی و کوشش آن‌ها در تحکیم این سازمان‌ها، موفق‌ترین و مؤثرترین نهادی ارزیابی می‌کند که قادر به پایان بخشیدن عقب‌ماندگی جامعه است. از دیدگاه وی برخلاف دولت‌های غربی، در جوامع در حال توسعه تنها با تصمیماتی که از بالا یعنی تصمیماتی که توسط صاحبان قدرت و سازمان‌های دولتی انجام می‌شود، انتظار توسعه و پیشرفت است در نتیجه نظامیان به مثابه پیش‌قراولان نوسازی اجتماعی عمل می‌کنند. در حالی که اندیشمندانی مانند اولیانسکی و میرسکی از نظامیان به عنوان پیشگامان انقلاب دموکراتیک



[تجمع اعتراضی مخالفان سیاست‌های مصر در خصوص گرانی‌ها]



ملی (راه رشد غیر سرمایه داری) یاد می‌کنند و عده‌ای دیگر نیز نظامیان را عامل بازدارنده توسعه ملی می‌دانند.^{۲۵}

اسد در کتاب شکل سکولار (مسیحیت، اسلام، مدرنیته)^{۲۶} به نقش نظامیان در خاورمیانه معاصر اشاره دارد: پس از فروپاشی دولت عثمانی و استقلال کشورهای عربی، نظامیان دست بالا را یافتند و ارتش در جایگاهی تعیین‌کننده قرار گرفت. این گمان نیز در جامعه پدید آمده بود که با سپرده شدن کارها به نظامیان راه رسیدن به توسعه اقتصادی، کارآمدی سیاسی، پویایی ارزشی و ثبات اجتماعی هموار خواهد شد. به همین دلیل، اقتدارگرایی بوروکراتیک به رهبری نظامیان، با پذیرش پرشور توده‌ها و روشنفکران روبه‌رو شد. به این ترتیب، «جمال عبدالناصر»، «حافظ الاسد»، «معمر قذافی» و «صدام حسین» به صورت قهرمانان ملی در آمدند. هرچند ساختارها و نهادهای مدرن در سرزمین‌های عربی پا گرفت، ولی کسانی که به عنوان سازندگان جامعه نوبه میدان آمدند، همچنان در چارچوب‌های ارزشی

یک سونگر و بسته و گفتگوگریز عمل می‌کردند. نظامیان و فرمانروایان تازه، بر پایه ناسیونالیسم از یک سو به دشمنی با غرب برخاستند، زیرا مشروعیتشان یکسره بستگی به مخالفت با استعمارگران سنتی و نو داشت و از سوی دیگر به ستیز خشونت بار و خونین با گروه‌ها و ارزش‌هایی که پیش از خروج استعمارگران از مشروعیت و اعتبار برخوردار بود، پرداختند. ویژگی آشکار ناسیونالیسم در آن روزها منفی‌بافی، نرمش‌ناپذیری و اقتدارگرایی بود.^{۲۷}

نظامیان و فرمانروایان تازه، بر پایه ناسیونالیسم از یک سو به دشمنی با غرب برخاستند، زیرا مشروعیتشان یکسره بستگی به مخالفت با استعمارگران سنتی و نو داشت و از سوی دیگر به ستیز خشونت بار و خونین با گروه‌ها و ارزش‌هایی که پیش از خروج استعمارگران از مشروعیت و اعتبار برخوردار بود، پرداختند. ویژگی آشکار ناسیونالیسم در آن روزها منفی‌بافی، نرمش‌ناپذیری و اقتدارگرایی بود.

ارتش تابع قوانین دموکراتیک نیست بلکه اساساً ارتش برای کشته شدن ساخته می‌شود. در ارتش جسارت و نه شهامت به وجود می‌آید. به این لحاظ ارتش نباید وارد حوزه سیاست شود. اگرچه در کشورهای منطقه «ارتش ملی» وجود ندارد اما گاهی ارتش‌های ملی همانند ترکیه وارد میدان می‌شود تا جامعه را از رؤیایگرایی نجات بخشد. درحالی‌که فضای خاورمیانه آمیخته است با رؤیایگرایی. خاورمیانه در آینده درگیر این دوران رؤیایی خواهد بود؛^{۲۸} اما با این وجود دیدگاه بیات در تبیین رفتار خرد و هماهنگ مردمان فرودست یک نگاه تازه دانست؛ اما ضعف تحلیل وی در پیروزی کودتای عبدالفتاح سیسی در مقابل بهار عربی و موضع‌گیری احمد قاید صالح برای کنار گشتن عبدالعزیز بوتفلیقه در الجزایر یکی از نشانگان عدم سنجش تأثیر نظامیان در خاورمیانه است.^{۲۹} و^{۳۰} و^{۳۱} و^{۳۲}.

از طرفی فریب «یکپارچه دانستن» دولت ما را از اهمیت «زیست سیاست» دور می‌کند. این امر به یاد برشی از خاطراتم انداخت که به عنوان یک مسئول رفاه یک اداره دولتی آن را روایت می‌کنم. «بازدیدي در بهمن ماه ۹۵ از آرامش سرای شهرداری در اسلامشهر داشتیم. هیچ‌گاه تصاویرش از ذهنم پاک نمی‌شود. زندانی با دیوارهای بلند که می‌خواست معتادین به اصطلاح متجاهر را سامان دهد، اما سالن نگهداری آنان یک انبار بود که

در آن تخت‌هایی چیده شده بود. بوی تعفن در آن فضا مانع می‌شد که زیاد آنجا بمانید. از پیر تا جوانی که رنج اعتیاد را بعلاوه از زخم‌های دیگر چون: قطع پا، بیماری‌های تنفسی، چاقو خوردگی و غیره را تحمل می‌کردند. واقعاً بیماران این آرامش‌سراها می‌توانند به جامعه بازگردند؟ اما این، بخشی از تصاویر دل‌خراشی بود در آن بازدید دیدم؛ مرکز پیشگیری و درمان اعتیادی مستقر در شهرستان رستم که خانه کوچکی که بخشی از حیات اتاقک محقر و با سقفی از سازه‌های پلاستیکی که در سرما مهیب غرب تهران به سختی می‌توان گرم نگهداری‌اش کرد، برای بهبودیافتگان که به مرحله متادون درمانی اختصاص داده بودند؛ واقعاً طرد را توأمان با رنج این انسان‌ها را می‌توان حس کرد. همکاران بهزیستی شهرستان ادعا می‌کردند: «در شرایطی روزانه چندین نفر معتاد از سرما در خیابان جان می‌دهند این کمترین کار است که آرامش‌سرا ساخته شود». حال نمی‌دانم این طرد مضاعف نیست که در زندان از آن‌ها نگهداری کنیم^{۳۳}؛ اما اعتیاد، جرم و طرد در مقابل پیشروی آرام، شاید سیاست تازه‌ای «زیست سیاست» برای سلامت و بدن خیابان را به یک گورستان عمومی بدل می‌کند. در مناطق حاشیه‌نشین دسترسی آسان و سریع به مواد مخدر خود سؤال بزرگی در ذهن برجا می‌گذارد. انگار «اعتیاد» سیاست تازه‌ای که به نظر در دو اثر مرور شده از آصف بیات به چشم نمی‌خورد. این دولت نیست که اعتیاد را گسترش می‌دهد، بلکه منطق سودای سرمایه است. اگر توهم دولت بزرگ و یکپارچه را رها کنیم، خواهیم دید زیر پوست این شهر چه اتفاقی می‌افتد.

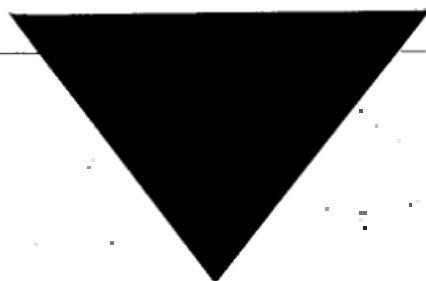
سخن آخر

ما هنوز در «وضعیت اضطراری» جنگی هستیم. در این وضعیت به راحتی هواپیما سقوط می‌کند، شهر به خاطر ترس جمعی از بیماری همه‌گیر قرق و اینترنت آزاد مسدود می‌شود. پس برآخت «امت» با «رعیت» فرسنگ‌ها فاصله دارد. پس سرخوشانه تاریخ را بهم گره نزنیم و «وضعیت اضطراری» قحطی، خشک‌سالی و وبا قجر با «وضعیت اضطراری» جنگی پس از انقلاب یکی بدانیم. این اتفاق سرپوشی بر غرامت‌های سه نسل از «وضعیت اضطراری» جنگی که هنوز هم محتمل می‌شویم. این امر فقط

به یک جریان تاریخ‌نگاری محدود نیست. تاریخ‌نگاری‌های اجتماعی، فرودستان، شفاهی و فرهنگی از این وضعیت مستثنی نیستند. تقریرات این جریان‌ها در ایران به مطالعهٔ گروه‌های فرهنگی فرودستی همچون کلیمیان، مسیحیان، زرتشتیان و قومیت‌های داخلی نپرداخته است. چون برآخت مطالعاتی آنان طبقاتی و جنسیتی است. البته سکوت این جریان‌ها به سکوت منابع معرفتی آنان هم بازمی‌گردد. پس این جریان‌ها هنوز به معنای واقعی کلمه بومی نیستند و درگیر ژست‌های روشنفکرمانه و مرکز‌محور هستند. به راستی از مطالعات محققان چون پرویز پیران، سعید مدنی و غیره می‌توان فهمید قومیت یکی از عوامل نابرابری در شهرهای بزرگ ایران است. ما با ناجنیش‌های فراوان قومیتی مواجهیم. ضمن این‌که تاریخ اجتماعی و فرودستی کور به حقایق اجتماعی فرهنگی ایران با توهم «یک‌پارچه دیدن دولت» از نقش نیروهای نظامی و «زیست سیاست» چشم‌پوشی می‌کند. عامل «زیست سیاست» در خصوصی‌سازی گسترده و رهاسازی رفاهی قابل بحث است؛ اما «انسان‌شناسی انتقادی»، «تاریخ محلی» و «مطالعات فرهنگ عامیانه» در این موارد ساکت نماندند. ضرورتی بر بازبینی برآخت‌های تاریخ‌نگاری و مطالعات فعلی جامعه‌شناسی عواطف در ایران بیش از پیش احساس می‌شود. چون تلاش‌های محققانی همچون پیتربروک، جفری سی‌الگزنر، ران ایورمن و سایر اعضای پارادایم قوی فرهنگی رسیدن به تاریخ فرهنگی انتقادی بوده است. با نگاه گذرا به کتاب ضایعهٔ فرهنگی (برده‌داری شکلی از هویت آفریقا-آمریکایی‌ها)^{۳۴} یا نظریه اجتماعی ضایعهٔ جمعی^{۳۵} یا پیروزی و ضایعهٔ جمعی^{۳۶} یا شغل بدن (آرایش برآخت در روایت مدرن)^{۳۷} به عمق انتقادهای این محققان را درک خواهید کرد. متأسفانه معاصر بودن مباحث جامعه‌شناسی عواطف در ایران، قرائتی کاریکاتوری از آن در قالب شاخص‌های چون شادکامی و شادی ارائه داده شده است. البته ضمن اینکه مطالعات موفق حوزه‌های «انسان‌شناسی انتقادی و فرهنگی»، «تاریخ محلی» و «مطالعات فرهنگ عامیانه» را جدی بخوانیم و بفهمیم. در حقیقت باید بازبینی آسیب‌شناسی و سرمشق‌گیری از محصولات و تحولات فرهنگ ایران زمین بکنیم. هنوز راه طولانی برای یک مطالعهٔ جامعه‌شناختی و تاریخی زمینه‌مند داریم. /*

۱. پیران، پ. (پاییز ۱۳۸۴). فقر و جنبش‌های اجتماعی در ایران. فصلنامه رفاه اجتماعی، دوره ۵ (شماره ۱۸).
۲. پیران، پ. (۱۳۶۸، مرداد و شهریور). توسعه برون‌زا و شهر مورد ایران. اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۳۰.
۳. پیران، پ. (مهر ۱۳۶۸). توسعه برون‌زا و شهر مورد ایران (قسمت دوم). اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۳۱.
۴. پیران، پ. (اسفند ۱۳۶۶). آلونک نشینی در تهران. اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۷.
۵. زکریا، ف. (۱۳۸۹، اسفند). ریشه‌های انقلاب مصر. (م. قوچانی، تدوین) ماهنامه مهرنامه، شماره ۳۲-۳۳، ۹.
۶. بیات، آ. (۱۳۹۰). زندگی همچون سیاست (چگونه مردم عادی خاورمیانه را تغییر می‌دهند). تهران، ایران، مترجم: ۲۵ همان
۷. همان
۸. رجوع شود به
- Weitz, R. (2001, October 1). Women and Their Hair: Seeking Power Through Gender و Society, 669.
۹. سادات شفیعی، س. (۱۳۹۳، بهار). سیری در رویکردهای نظری متاخر به مقاومت. فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۶۴ (۲۱): ۱۴۴
10. James C. Scott (born December 2, 1936) is an American political scientist and anthropologist. Refer to <https://politicalscience.yale.edu/people/james-scott>
۱۱. همان: ۷۰-۱۶۹
۱۲. اسکات از واژه کت بند یا لباس مخصوص دیوانگان استفاده می‌کند (کنایه از شرایط دشوار). همان: ۱۶۴
13. Scott, J. C. (2002). In Every Day Resistance in Cultural Resistance Reader by Duncombe (p. 90). London, UK: Verso.
14. Individual self help
۱۵. همان: ۱۶۴
16. Revolution in Bad Times
17. Asif Bayt, 'Shariati and Marx: A Critique of an «Islamic» Critique of Marxism', Alif: Journal of Comparative Poetics, no. 10, 1990.
18. Electoral Islamists
۱۹. به طور قابل توجهی القاعده، ستیزه‌جوترین و خشن‌ترین گروه جهادی، ذاتاً غیر-انقلابی باقی مانده است، آن هم به خاطر شکل چندملیتی و اهداف گوناگون از قبیل «نجات اسلام» یا «مبارزه با غرب» و ایده جهاد به مثابه غایتی فی‌نفسه. بنگرید به Faisal Devji, Landscapes of Jihad, Ithaca 2005.
۲۰. به ترکی: Adalet ve Kalkınma Partisi یا AKP

21. Nahda
22. Asef, B. (2013, March, April). Revolution in bad time. *New left review*, 80: 57.
23. Pan-politicism
24. دی مارکو، ج. (۱۳۹۶، دی ۲۳). نیکوس پولاتزاس و نقش دولت. (ح. یوسفی، تدوین کننده و مجله مطالعات مارکسیستی، شماره ۱۱۴) بازیابی از میدان:
https://meidaan.com/archive/46503?doing_wp_cron=1552548200.9193611145019531250000
25. بخشی، ا. (۱۳۹۰). سرهنگ مستبد (ایدئولوژی و نظامی‌گری در لیبی). ماهنامه مهرنامه، شماره ۱۲، ۱۱۲.
26. Asad, T. (2003). In *The Formation of the Secular (Christianity, Islam, Modernity)* (p. 13). Stanford, CA: Stanford University Press.
27. مقصودی، م و حیدری، ش. (۱۳۹۲، تابستان). بررسی وجوه تشابه و تفاوت جنبش‌های عربی در کشورهای خاورمیانه. فصلنامه ره‌نامه سیاست‌گذاری، سال دوم (شماره دوم)، ۵۶-۷.
28. سیف‌زاده، س. (۱۳۹۰، خرداد). چهار قُل آسیایی: کنکاشی درباره نقش ارتش در سیاست خاورمیانه‌ای. ماهنامه مهرنامه، شماره ۱۲، ۱۰۰.
29. یورونیوز. (۲۰۱۹، ۱۴). رئیس ستاد کل ارتش الجزایر خواستار اعلام ناتوانی بوتفلیقه در انجام وظایفش شد. بازیابی از یورونیوز:
<https://fa.euronews.com/2019/03/26/algerian-army-chief-asks-for-the-presidency-to-be-vacated>
30. یورونیوز. (۲۰۱۹، ۱۴). بیانیه ریاست جمهوری الجزایر: بوتفلیقه قبل از ۲۸ آوریل استعفاء می‌دهد. بازیابی از یورونیوز:
<https://fa.euronews.com/2019/04/01/algerian-president-bouteflika-to-resign-before-april-28?fromBreakingNews=1>
31. یورونیوز. (۲۰۱۹، ۳۰، ۲۸). چه کسانی مهره‌های کلیدی در عرصه قدرت الجزایر هستند؟ بازیابی از یورونیوز:
<https://fa.euronews.com/2019/03/28/power-brokers-bouteflika-ahmed-gaed-ali-haddad-general-union-workers-national-rally>
32. یورونیوز. (۲۰۱۹، ۱۴). بوتفلیقه اعضای دولت جدید الجزایر را منصوب کرد. بازیابی از یورونیوز:
<https://fa.euronews.com/2019/04/01/algeria-bouteflika-appoints-new-govt-8-former-members-remained>
33. خان‌محمدی، ع. (۱۳۹۵، اسفند ۲۸). رنج حاشیه‌نشینی (نگاهی به شهرستان بهارستان-استان تهران). بازیابی از ویژه‌نامه نوروز ۱۳۹۶ و یازدهمین سالگرد تأسیس موسسه انسان‌شناسی و فرهنگ: www.academia.edu/32239370
34. Cultural Trauma (Slavery and the Formation of African-American Identity)
35. Trauma (A Social Theory)
36. Triumph and Trauma
37. Body Work (Objects of Desire in Modern Narrative)



**حقوق شهروندی و
عدالت آموزشی
با تأکید بر
عدالت جنسیتی
در آموزش**

سجاد مرادی

حقوق شهروندی را به ساده‌ترین شکل ممکن می‌توان حقوق ذاتی اعضای یک جامعه تعریف نمود؛ یعنی حقوقی که افراد به‌صرف انسان بودن و سکونت در یک محدودهٔ سرزمینی تحت حاکمیت یک دولت و فارغ از گروه‌بندی‌های اجتماعی مانند جنسیت، قومیت، زبان، مذهب، جایگاه اجتماعی و... می‌بایست از آن‌ها برخوردار باشند. در باب چیستی و گسترهٔ این حقوق مباحثات و مناقشات پردامنه‌ای درگرفته است که در این نوشته مجال پرداختن به آن‌ها نیست. از این رو، دیدگاه مارشال را مبنا قرار می‌دهیم که پذیرفته شده‌ترین تقسیم‌بندی از حقوق شهروندی را ارائه داده است. مارشال حقوق شهروندی را به سه دستهٔ حقوق مدنی (برابری در مقابل قانون، آزادی بیان و مذهب و... و مهم‌تر از همه ممنوعیت تبعیض بر اساس جنس، نژاد، عقیده و...)، حقوق سیاسی (مشارکت سیاسی، تشکیل انجمن‌ها و...) و حقوق اجتماعی (حق کار، بهره‌مندی از مزایای رفاهی، برابری در فرصت‌ها از جمله فرصت‌های آموزشی و...) تقسیم می‌کند. شهروندی را می‌توان نبض تپندهٔ دموکراسی، هویت ملی و همبستگی اجتماعی در نظر گرفت. با این وجود، ایدهٔ شهروندی در تاریخ پرفراز و نشیب خود با چند ابهام و تناقض نیز روبرو بوده است. مسئلهٔ اول، دوگانگی شمول و طرد است: آیا شهروند بودن گروه‌هایی از مردم مستلزم شهروند نبودن گروه‌هایی دیگر است؟ این معضل عمدتاً در خصوص مهاجران و در برخی کشورها در خصوص اقلیت‌های قومی و مذهبی مطرح بوده است. البته، در برهه‌هایی از تاریخ، زنان نیز با این معضل روبرو بوده‌اند. چالش دوم، به مناسبات میان حقوق و تعهدات مربوط می‌شود. از آنجایی که یک شهروند یک تبعه نیز هست، این پرسش مطرح می‌شود که آیا فقط افرادی که وفاداری کامل به یک دولت-ملت و آرمان‌های آن را دارند مشمول حقوق شهروندی می‌شوند یا برخورداری از این حقوق مستقل از وفاداری است؟ و بالاخره، مسئلهٔ سوم به مفهوم اعطای تابعیت مربوط می‌شود: آیا پذیرش افراد به عنوان شهروند باید بر قوانین طبیعی (جغرافیا و تبار خونی) مبتنی باشد یا بر سازگاری فرهنگی؟ {نمود این مسئله را می‌توان در مناقشات اعطای تابعیت به فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با اتباع خارجی مشاهده نمود}. یک مسئله مهم دیگر هم وجود دارد و آن هم منشأ حقوق یا به عبارتی آن چیزی است که به مردم حق می‌دهد چیزی را طلب کرده و آن را حق خود بدانند. در این زمینه،

هاروی سه معیار نیاز، منفعت عمومی و استحقاق را مهم‌ترین معیارهای طلب حق معرفی می‌کند.

آموزش به عنوان یکی از ابزارها و بسترهای اصلی توسعه در زمره مهم‌ترین حقوق شهروندی قرار دارد. حق برخورداری از آموزش را می‌توان بر مبنای نیاز و منفعت عمومی مدنظر هاروی حقی مشروع و دارای اولویت تعریف نمود؛ چرا که به واسطه توانمندسازی افراد و ارتقای شاخص‌های توسعه انسانی بر سایر شاخص‌های توسعه نیز تأثیر گذاشته و از این طریق تأمین‌کننده منفعت عمومی است. از طرفی، افراد به اعتبار هویت انسانی خود، نیاز به شکوفایی و تحقق نفس دارند و آموزش هم به شکل مستقیم یعنی از طریق ارتقای ظرفیت‌های فکری و سرمایه فرهنگی و هم به شکل غیرمستقیم، عمدتاً به واسطه پیدا کردن مهارت و یافتن شغل، به فرآیند شکوفایی کمک می‌کند.

حق برخورداری همگانی و رایگان از آموزش از جمله حقوق شهروندی است که به صراحت در اصل سی‌ام قانون اساسی مورد تأکید قرار گرفته است. اصل مذکور از آن دسته اصول قانون اساسی است که هیچ‌گونه استثناء، تبصره یا قیدی بر آن مترتب نشده است و از این رو به نظر می‌رسد که تدوین‌کنندگان قانون اساسی، حق آموزش را به عنوان حقی همگانی و فارغ از جنسیت، طبقه اجتماعی، قومیت، مذهب و... به رسمیت شناخته‌اند. از طرفی، دغدغه عدالت از مهم‌ترین دغدغه‌های انقلابیون و جریان‌های سیاسی بعد از انقلاب بوده است. به عنوان مثال، یاسر باقری در کتاب «نظام نااجتماعی» نشان می‌دهد که منطق اصلی حاکم بر میدان سیاست‌گذاری اجتماعی در ایران بعد از انقلاب، همواره مفهوم عدالت بوده است؛ اما از سوی دیگر، بسیاری از صاحب‌نظران بر این باورند که مسئله رشد و شاخص‌های کمی مرتبط با آن بر دغدغه عدالت و برابری پیشی گرفته است. به همین سیاق، به نظر می‌رسد که مسئله حق آموزش نیز به معیارهای کمی‌گرایانه تقلیل یافته و شاخص‌هایی چون صرف رشد نرخ باسوادی، افزایش کمی تعداد دانش‌آموزان و دانشجویان، تعداد مقالات چاپ شده و... بر کیفیت و عدالت آموزشی رجحان یافته است. به نظر می‌رسد که نابرابری آموزشی را می‌توان دست‌کم در چهار زمینه جنسیتی، طبقاتی، قومیتی و جغرافیایی ردیابی نمود که البته این حوزه‌ها همپوشانی‌هایی نیز با هم دارند. وجود و تعمیق



[مشهد، گلشهر، مدرسه خودگردان: کودکی در آستانه در کلاس درس منتظر اجازه ورود]

نابرابری موجود در آموزش در عرصه‌های چهارگانه فوق در دهه‌های اخیر، یکی از بنیادی‌ترین حقوق شهروندی - حق آموزش - را تضييع نموده است. به لحاظ قومیتی، علیرغم تصریح اصل پانزدهم قانون اساسی بر آزاد بودن تدریس زبان و ادبیات اقوام در کنار زبان فارسی در مدارس، اقدام قابل توجهی در این راستا صورت نگرفته است و بنابراین، گروه‌هایی از مردم از یکی از حقوق اولیه شهروندی که حق آموزش زبان مادری است محروم شده‌اند. از بعد جغرافیایی، اولاً در مناطقی از ایران که همپوشانی‌هایی با پراکنش قومیتی نیز دارند، سرانه فضاها و امکانات آموزشی بسیار پایین و نرخ جاماندگی از تحصیل بالاست و دوماً، بسیاری از روستاهای کشور (که با وجود مهاجرت‌های گسترده همچنان حدود یک چهارم جمعیت کشور را در خود جای داده‌اند) فاقد دبیرستان و بعضاً مدرسه راهنمایی بوده و در نتیجه، خانواده‌ها یا باید از ادامه تحصیل فرزندانشان چشم‌پوشی کنند و یا با مهاجرت به شهرها با مشکلات عدیده‌ی تازه‌ای از جمله مسائل معیشتی روبرو شوند. از منظر طبقاتی، عدالت آموزشی وضعیت بسیار بغرنجی به خود گرفته است.

با تجاری شدن فزاینده آموزش در سال‌های گذشته، امکان رقابت دانش‌آموزان اقشار پایین با دانش‌آموزان طبقات متوسط و بالا از بین رفته و در نتیجه شانس تحرک اجتماعی برای آن‌ها به واسطه تحصیلات نیز تا حدود زیادی منتفی شده است. کاهش اعتبارات آموزش در قوانین بودجه سنواتی و دنبال کردن سیاست‌هایی چون استقلال اقتصادی مدارس، عملاً آموزش را به کالایی گران‌قیمت تبدیل کرده و محتمل است که این کالا در سال‌های آینده در انحصار گروه‌هایی خاص قرار گیرد (نابرابری طبقاتی در آموزش و تجاری‌سازی آموزش و پیامدهای ناگوار آن در نوشته‌ها و گفتگوهای متعدد رضا امیدوی به خوبی تشریح شده است). البته این یک سناریوی بدبینانه است اما در صورت وقوع آن - که بعید هم به نظر نمی‌رسد - با چالش اول شهروندی، یعنی دوگانگی شمول و طرد، روبرو خواهیم بود؛ برخورداری گروه‌هایی از مردم از حقوق شهروندی (حق آموزش) با عدم برخورداری گروه‌هایی دیگر هم‌زمان شده و با یک نظام طرد‌گرا در توزیع حقوق شهروندی مواجه خواهیم بود. نابرابری طبقاتی در آموزش، در یک سال اخیر - در شرایط کرونایی - ابعاد



بسیار عمیق‌تری به خود گرفته و عدم توان مالی خانواده‌های فقیر برای خرید ملزومات آموزش مجازی، عملاً باعث طرد بیش از پیش آن‌ها از نظام توزیع حقوق شهروندی شده است؛ و بالاخره، محور چهارم در عدالت آموزشی، محور جنسیت است؛ اما پیش از پرداختن به آن، اشاره به مفاهیم مذکور - که البته تا حدود زیادی برای همگان قابل فهم هستند - ضروری می‌نماید. می‌دانیم که جنسیت نه یک امر بیولوژیک بلکه برساخته‌ای اجتماعی و فرهنگی است و به بیان ساده اشاره به سنت‌ها و باورهایی دارد که بدون توجه به فردیت و توانمندی‌ها و مهارت‌های زنان، آن‌ها را در جایگاهی نابرابر و فروتر نسبت به مردان قرار می‌دهد؛ بنابراین، عدالت جنسیتی مبنایی است که می‌بایست بر اساس آن، منابع و امکانات به صورت غیر تبعیض‌آمیز میان زنان و مردان تقسیم شوند. موانع توزیع منصفانه ممکن است عوامل فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، حقوقی و... باشند. از این رو، عدالت جنسیتی مستلزم رفع هر نوع مانعی است که ریشه در واقعیت‌های وجودی و بیولوژیکی زنان ندارند بلکه ساخته‌ی تاریخ و اجتماع بوده و با تبدیل تاریخ به طبیعت تصویری فرودست از زنان ارائه می‌دهند.

در قانون اساسی و بسیاری از دیگر قوانین جاری در کشور ما، زنان در بسیاری از حوزه‌ها - از جمله در حوزه آموزش - از حقوق شهروندی برابر با مردان برخوردارند؛ اما در عمل از محروم‌ترین گروه‌ها در برخورداری از امکانات و فرصت‌ها و حقوق شهروندی هستند. به نظر می‌رسد که ریشه این تناقض را باید در نظام حقوقی ما - در معنای عام آن - جستجو نمود. نظام حقوقی کشور ما شامل قوانین وضعی، قواعد عرفی و قواعد شرعی است. در نتیجه، علیرغم برابری صوری در قوانین وضعی، نابرابری‌های موجود در قواعد عرفی و شرعی و حوزه خصوصی، گروه‌های بسیاری از زنان را از فرصت‌ها و پاره‌ای حقوق شهروندی محروم کرده است. حال اگر به این مسئله از دریچه بحث آموزش نظر کنیم، خواهیم دید که زنان در روستاها، در مناطق محروم و دورافتاده و در میان اقشار فقیر و فرودست، با وضعیت طرد مضاعف از یکی از حقوق اساسی و اولیه شهروندی - حق آموزش - مواجه هستند. مشاهدات و تجربه زیسته من نشان می‌دهد که در روستاهای فاقد دبیرستان، بسیاری از دختران در اثر قواعد عرفی و ارزش‌های سنتی از ادامه تحصیل محروم می‌شوند، در حالی

که پسران همان خانواده‌ها در خوابگاه‌های مدارس شبانه‌روزی شهرهای اطراف یا در منزل اقوام ساکن در شهر به تحصیلات خود ادامه می‌دهند. در نقاط روستایی و مناطق محروم، بسیاری از دختران پیش از رسیدن به دوران دبیرستان و یا در آن دوران - گاهی به اجبار - ازدواج کرده و ادامه تحصیل برای آن‌ها منتفی می‌شود. همچنین، تلاقی فقر مادی و نگرش‌های سنتی در میان بسیاری از خانواده‌های اقل‌ساز پایین، موانع مضاعفی را برای ادامه تحصیل گروه‌هایی از دختران ایجاد کرده و آن‌ها را در یک راهبرد معطوف به بقا و حسابگری به سمت یادگیری مهارت‌های خانه‌داری و ازدواج زود هنگام سوق می‌دهد. متأثر از مسائل و چالش‌های مشابه با مسائل پیش گفته است که گروه‌هایی از فمینیست‌ها به سیاست‌ها و نظریه‌های عدالت تاخه و معتقدند که بسیاری از نابرابری‌ها و تبعیض‌هایی که بر زنان تحمیل می‌شود، در حوزه خصوصی شکل می‌گیرند، حال آنکه سیاست‌های لیبرال و نئولیبرال با توسل به سایر حقوق شهروندی، دخالت در حوزه خصوصی برای رفع این تبعیض‌ها را مداخله در آزادی افراد قلمداد می‌کنند. حال می‌توان یک چالش دیگر را نیز مطرح نمود:

اگر برخورداری برخی افراد از یک حق شهروندی (مثلاً آزادی عقیده و آزادی در زندگی خصوصی) باعث محرومیت برخی افراد دیگر از یک حق شهروندی دیگر (مثلاً حق آموزش) شود، چه باید کرد؟ تصور کنید که حق آزادی عقیده، من نوعی را محق می‌سازد که به پاره‌ای اصول و ارزش‌های سنتی و عرفی که ماهیت مردسالارانه دارند، اعتقاد داشته باشم. حال، ممکن است این اصول باعث شوند که دختر یا همسر من را از ادامه تحصیل منع کرده و در واقع وی را از یک حق شهروندی - حق آموزش - محروم سازم. پاسخ فمینیست‌ها آن است که برای حمایت از افراد ناتوان و فاقد قدرت، «اخلاق مراقبت» را در سیاست‌های عدالت - که ماهیتی مردانه دارند - لحاظ کنیم. در زمینه عدالت جنسیتی در آموزش - از منظر اخلاق مراقبت - می‌توان گفت که دولت باید این وظیفه و مسئولیت را برای خود قائل باشد که با دخالت در حوزه خصوصی، در قالب اقداماتی مانند جلوگیری از ازدواج زود هنگام، دخالت در تصمیم خانواده‌ها مبنی بر عدم ادامه تحصیل دختران و ... حق آموزش و برخورداری از فرصت‌های اجتماعی را برای آن‌ها تضمین نماید.



به عنوان جمع‌بندی از این مبحث می‌توان گفت که روند تحولات نظام آموزشی در سال‌های اخیر حکایت‌گر آن است که آموزش از یک حق شهروندی عمومی و همگانی به یک کالای خصوصی در بازار تبدیل شده و در نتیجه، نظام توزیع حقوق شهروندی - در عرصه آموزش - از شمول‌گرایی به سمت طرد و محروم‌سازی حرکت کرده است. این طرد در چهار بستر قومیتی، جغرافیایی، جنسیتی و طبقاتی رخ داده است و به نظر می‌رسد که نمود طبقاتی آن شدیدتر و عمیق‌تر بوده است؛ اما می‌دانیم که نظام حقوق شهروندی مطلوب و قابل دفاع، آن نوع نظامی است که نخستین و اساسی‌ترین اصل توزیعی آن، اصل برابری باشد. در غیر این صورت، چالش دوم حقوق شهروندی - یعنی مناسبات میان حقوق و تعهدات - پیچیده‌تر شده و نظام سیاسی نمی‌تواند و نباید انتظار وفاداری کامل از مردم خود داشته باشد. نابرابری در توزیع حقوق شهروندی، تعادل میان حقوق و تعهدات را بر هم زده و در نتیجه، همبستگی اجتماعی و شالوده‌های اخلاقی نظم اجتماعی را تضعیف می‌کند. متعاقب این مسئله شاهد بروز و گسترش دامنه وسیعی از آسیب‌های اجتماعی خواهیم بود که فرآیند توسعه را مختل می‌سازند. *

زنان و انفعال در مطالبه حقوق شهروندی

مهسا صفی صمغ آبادی / کارشناس ارشد برنامه ریزی توسعه منطقه‌ای

شهروندی مفهومی پیچیده و با پیشینه‌ای دراز است که در طیف متنوعی از اندیشه‌های سیاسی استفاده می‌گردد. بدین ترتیب، در بسترهای تاریخی مختلف، بسته به پررنگ شدن عناصر، نوع و میزان حق‌ها و مسئولیت‌هایی که به شهروندی ارتباط می‌یابد، این مفهوم متغیر بوده و به پیدایش مدل‌های گوناگون شهروندی منجر شده است.

مفهوم شهروندی در منابع کلاسیک فلسفی، عبارت بود از شناسایی حقوق مدنی و اجتماعی برای کسانی که در قلمرو خاص زندگی می‌کردند. در شهروندی دوران پیشامدرن، نابرابری موقعیت، بی‌چون و چرا پذیرفته شده بود. بدین ترتیب، شهروندان بر غیر شهروندان اعم از زنان، بردگان و بیگانگان برتری داشتند.

امروزه حقوق شهروندی چند نسل را پشت سر نهاده است و سه دسته حقوق را شامل می‌گردد، اول، آزادی‌های اساسی و حقوق مدنی مانند آزادی عقیده و بیان، آزادی مذهب، آزادی مالکیت و...؛ دوم، حقوق سیاسی نظیر حق انتخاب کردن و انتخاب شدن؛ سوم و حقوق اجتماعی مانند حق کار، حق دریافت آموزش و بیمه‌های اجتماعی و حقوق بهزیستی. از این رو، شهروندی

دارای عناصر سه‌گانه مدنی، سیاسی و اجتماعی است و هر یک مستلزم برخورداری شهروندان از حقوقی خاص. عنصر اجتماعی اشاره دارد به طیف وسیعی از حق‌ها یعنی رفاه اقتصادی و امنیت حداقلی تا برخورداری از شاخص‌های بالای اجتماعی متناسب با هر جامعه.

مفهوم شهروندی در طی تاریخ مسیری تطوری پیموده است. در نگاه به این تاریخ درمی‌یابیم حقوق شهروندی رابطه‌ای دوسویه است که هر دو طرف آن، حق و در مقابل، تکلیف دارند. به عبارت دیگر شهروندی از ابتدا از دورکن حق و تکلیف در برابر یک جامعه و دولت تشکیل شده است.

بعد از این مرور کوتاه و اجمالی بر مفهوم و تاریخ شهروندی، در این نوشتار قصد داریم به مسئله حقوق شهروندی زنان کشورمان بپردازیم. امروزه در بستر شبکه‌های ارتباطی گوناگون با طیفی از زنان مواجه هستیم که خواستار حقوق شهروندی مساوی برای زنان و مردان هستند و با قوانین یا سنت‌هایی که حق را به مردان می‌دهند و به زنان نمی‌دهند، یا قوانینی که با ادعای «حمایت» از زنان وضع می‌شوند مبارزه می‌کنند. آنها می‌گویند زن موجودی انسانی است و همان حقوق





طبیعی و سلب‌نشده‌ی مردان را دارد و جنس زن ربطی به حقوق او ندارد. اما آیا این مطالبه‌گری و حق‌طلبی در وجود تمام یا اکثر زنان جامعه‌ی ایرانی وجود دارد؟ اکثریت زنان ایرانی تا چه اندازه به حقوق شهروندی خود آگاه‌اند؟ چقدر مطالبه‌گری برای احقاق حق خود در میان آنان شکل گرفته است؟ راهکارهای آنان برای مقابله با تضييع حقوقشان چیست؟

سنگ بنای نابرابری حقوقی میان زنان و مردان در جامعه ایران در مجلس شورای ملی اول گذاشته شد؛ هنگام نوشتن قانون، آنجا که زنان پس از حضور نسبتاً پررنگ در جنبش مشروطه در کنار دیوانگان و بیگانگان و کودکان، از حق انتخاب شدن و انتخاب کردن محروم شدند و حتی اجازه تشکیل انجمن نیز از آنان سلب گردید. باگذشت بیش از یکصد سال از آن زمان و باوجود اصلاحات و تغییرات بسیار در قوانین، می‌توان گفت هنوز هم در بر همان پاشنه می‌چرخد و هدف غایی فعالان حقوق زنان از میان بردن نابرابری‌های حقوقی است.

گرچه در ابتدا ملاحظه شد حقوق شهروندی در اصطلاح امروزی خود، مفهومی عام است و در این مفهوم هرچه کمتر به دنبال جنسیت و قومیت برویم، برگ برنده

خودمان را تقویت کرده‌ایم و حقوق شهروندی زنان چیزی جدای از مفهوم کلی این حقوق نیست. در این میان اما اکثریت زنان جامعه ما کمتر از آنچه بتوانید تصور کنید با حقوق خود آشنایی دارند. هرچند از سوی عده‌ی اندکی از زنان تلاش می‌گردد که بتوانند بهتر در این مسیر پیش بروند. ولی می‌بینیم که اغلب به دلیل ناآشنایی با حقوق مدنی بسیار آسیب‌پذیر و شکننده‌اند. در این راه آموزش می‌تواند مخاطرات پیش روی زنان را کمتر کند و آگاهی‌شان را از پایه‌های حقوقی موجود افزایش دهد. این به این معنا نیست که قانون‌گذاری در این حوزه مهم نباشد، بلکه بایستی موازی با آموزش به آن پرداخت. همان‌طور که اشاره گردید، حقوق شهروندی رابطه‌ای دوسویه است که هر دو طرف آن، حق و در مقابل، تکلیف دارد. پس ساده‌انگارانه است اگر برای احقاق آن تنها متوجه قانونگذاری‌ها و اصلاحات یکسویه باشیم بیآنکه به سوی دیگر رابطه یعنی مطالبه‌گری این حقوق توسط زنان توجه نکنیم.

در حوزه شهروندی، زنان در خط مقدم تحمل نابرابری‌ها قرار دارند. آنان در هر محیط اجتماعی که باشند، فرقی نمی‌کند، در خانه، محل کار، پارک، خیابان، مترو، اتوبوس و به‌طور کلی هر فضای خصوصی و عمومی متحمل این نابرابری‌ها هستند. از این رو اگر مسئله «حقوق شهروندی زنان» جزو مطالبات عمومی قرار بگیرد، در نتیجه مراجع ذیصلاح هم جدی‌تر ملزم به پیگیری آن خواهند گردید.

در مسئله حقوق شهروندی زنان آنچه بیش از همه اهمیت دارد نبود آگاهی کافی در مورد حقوق شهروندی و معنای آن است. زنان تصویر روشنی از حقوق خود و آنچه باید مطالبه کنند و در جهت دستیابی به آن بکوشند ندارند. این ناآگاهی حتی در زنان دارای تحصیلات دانشگاهی نیز وجود دارد که لزوم برنامه‌ریزی به منظور آگاهی‌بخشی در این حوزه را بیش از پیش روشن می‌کند. به این ترتیب، نداشتن آگاهی کافی در مورد حقوق خود به‌عنوان یک شهروند در حوزه عمومی و خصوصی و نحوه احقاق آن مهم‌ترین مورد قابل مشاهده در اکثریت زنان جامعه ما است. با توجه به این شرایط، در حال حاضر، مهم‌ترین گام در راه احقاق این حقوق، آگاهی‌بخشی و آموزش به زنان در خصوص مفهوم شهروندی و حقوق شهروندی، به‌عنوان موجودی انسانی، صرف‌نظر از جنسیت است. / *

زنان در فضای شهر؛

تجارب زیسته زنان به عنوان فرودستان شهری

سارا نوری

زنان و مردان متناسب با موقعیتشان از فضاهای شهری به شیوه‌های گوناگون استفاده می‌کنند. در این میان، زنان و مردان باید در مرکز فرایند برنامه‌ریزی و ساخت فضاهای شهری قرار گیرند؛ اما تاکنون روند غالب در تدوین برنامه‌ریزی‌های شهری بر اساس نیازهای مردان از شهر بوده است. این در حالی است که امروزه برنامه‌ریزان شهری و پژوهشگران مطالعات جنسیتی فضایی بر این باورند که به دلایل بی‌شماری ساخت فضای شهری باید به گونه‌ای باشد که در آن تعادل‌های جنسیتی رعایت شده باشد. با این حال وضعیت زنان در جامعه ایران بسیار پرتناقض است. تحصیلات، گسترش ارتباطات و آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی زنان منجر به مشارکت آنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی شده است؛ با این حال درصد کمی از زنان در سطوح مدیریتی حضور دارند و آمارهای رسمی مشارکت زنان در عرصه‌های اجتماعی در فضای شهری را بسیار کم برآورد می‌کند. زنان ایرانی در هر شهری و متعلق به هر قوم و طبقه و قشر اجتماعی که هستند در مقایسه با مردان به خاطر زن بودن از موقعیت و نقش پایین‌تری برخوردارند.

این نابرابری‌ها در فضای شهری بیشتر می‌شود زیرا اکثریت فضاهای عمومی مردانه است و زنان با حضور در این فضاها احساس امنیت نمی‌کنند. در بحث جغرافیای خشونت علیه زنان بهره‌گیری زنان از فضای شهری به علت منطق سلطه و ترس از رفتار جنسی محدود می‌شود. در نتیجه شهر برای زنان فضایی امن به حساب نمی‌آید بلکه عرصه خطر نیز محسوب می‌شود. این روند حتی تا جایی پیش می‌رود که حق زنان به عنوان شهروند را پایمال می‌کند. در این متن به این می‌پردازیم که چگونه جنس و جنسیت بر درک و کاربرد فضاهای شهری اثر می‌گذارد. عاملیت زنان در فضای شهری ایران اکنون و دوره قاجار را بازگو می‌کنیم و نشان می‌دهیم که چگونه این جنسیتی کردن شهر باعث می‌شود زنان در فضای شهری هم به عنوان شهروندی درجه دوم شناخته شوند که با فضاهایی مردانه احاطه شده‌اند. و در آخر از همه این‌ها نتیجه می‌گیریم که تا چه حد فضاهای شهری حول بانمایی و بازتولید اجتماعی جنسیت سازمان می‌یابد و تا چه اندازه گفتمان حاکم از طریق همین فضاها هژمونیک می‌شود.

دیدگاه‌های فمینیستی بسیاری وجود دارند اما بیشترشان مربوط به دنیای غرب و تجربه زیسته زنان غرب است. همان‌طور که باتلر می‌گوید زنانگی و مردانگی برساخته‌ای اجتماعی و عرصه منازعات سیاسی بر سر معنا است و ساخت اجتماعی جنسیت برآمده از مناسبات قدرت است؛ بنابراین طبقه‌بندی زنان در یک بسته امکان‌پذیر نیست زیرا ارزش‌ها، فرهنگ‌ها و تجربه‌های زیسته متفاوت کنش‌های به ظاهر یکسان را از نظر معنی و تأثیر در جامعه متضاد می‌سازد؛ بنابراین در این متن که در رابطه با زنان ایرانی است بیشتر نظریات مرتبط با جامعه ایران گفته می‌شود.

ساندرالی بارتکی در کتاب زنانگی و استیلا از پدیده‌ای به عنوان سرکوب روانی صحبت می‌کند که به معنای بی‌ارزش شدن در ذهن خود و همچنین به عنوان درونی کردن درک بر فرودستی خود، شناخته می‌شود. این سرکوب شباهت زیادی به مفهوم از خودبیگانگی مارکس دارد. بارتکی فرهنگ را اجرای اعمال سرکوب روانی بر افراد و زنان می‌داند و می‌گوید تمام گزاره‌های زندگی زنان بیانگر فرودستی آنان و فرادستی مردان است. فرهنگ از دو راه تولید عقاید قالبی درباره زنان و شیء انگاری و از خودبیگانگی جنسی منجر به سرکوب روانی در زنان می‌شود. در واقع بازشناخت یک فرد با جنسیتش زمانی سرکوبگر است که این

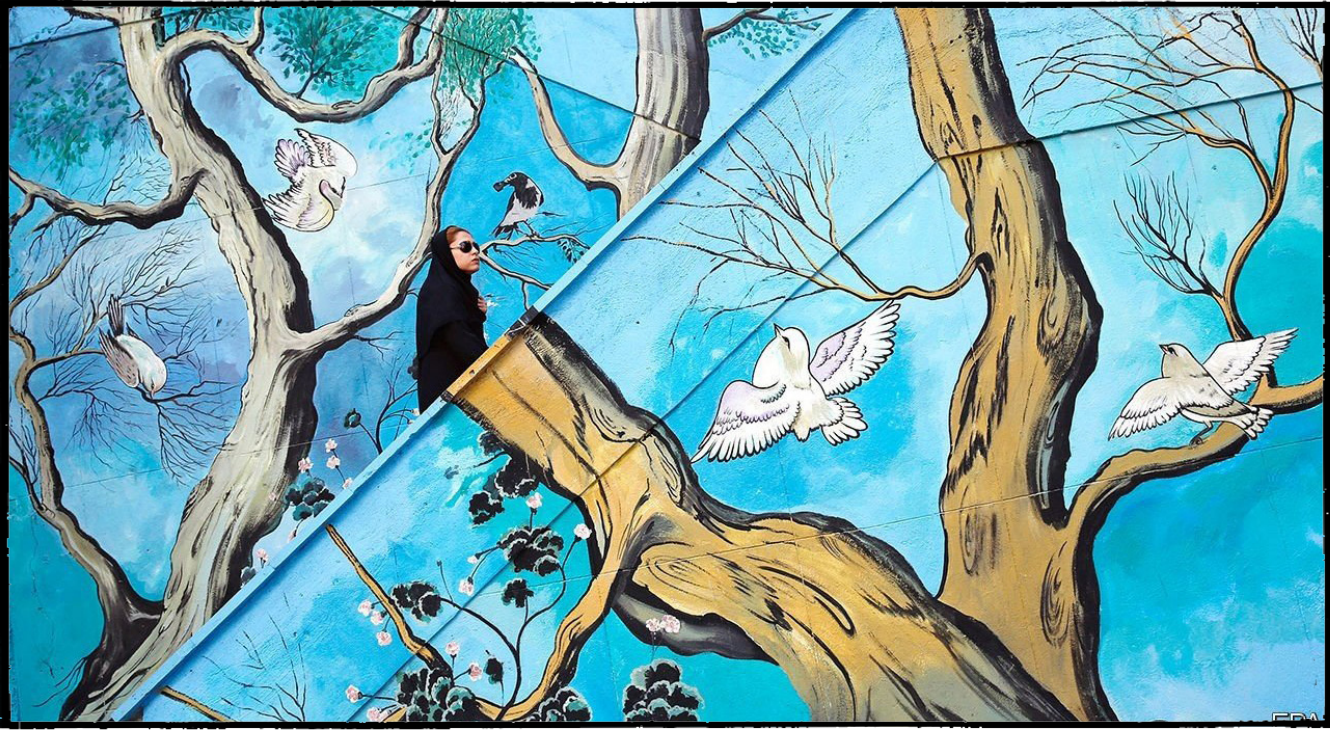
هویت به صورت عادت در سایر حیطة‌های تجربه زیستی او نیز گسترش یابد. در دنیای مدرن زنان همواره مواجه با تصویری زیبا از زنانگی خود هستند که مدام با آن فراخوانده می‌شوند زنان در بدنشان خلاصه می‌شوند و این پدیده منجر به نوعی احساس ناکارآمدی و فرودستی دائمی در زنان می‌شود.

ژاک لاکان از چگونگی برساخت سوژه در نظم نمادین و طرد دیگری صحبت می‌کند. ساختار هویت سوژه از نظم نمادین به سازمان دال‌هایی که مرا احاطه می‌کند گرفته و درونی می‌شود و در مرحله آینه‌ای تصویر دیگری به فهم صورت‌بندی و شکل‌گیری خود ختم می‌شود؛ و به شناسایی خود از طریق دیگری منجر می‌شود.

از نظر لاکلا و موفه هویت‌های گفتمانی از طرد دیگری سود جسته و تثبیت می‌شوند. و برای همین هر گفتمانی نیاز به گفتمان رقیب دارد. بنابراین در شکل‌گیری سوژه، دیگری بودگی نقش اصلی را ایفا می‌کند؛ و این دیگری بودگی گفتمانی در رسانه‌های جمعی نمایان می‌شود.

از نظر استوارت هال هویت‌ها در رابطه با دیگران شکل می‌گیرد که برای سوژه نقش میانجی ارزش‌ها و نمادهای جهانی را دارند که در آن زندگی می‌کنند. او به مفهوم دیگری به عنوان یکی از مفاهیم بنیادی بازنمایی اشاره می‌کند یعنی همواره خود در تلاش است هویتش را بر اساس تفاوت‌های معنایی که در رقابت با دیگری ایجاد می‌کند از طریق قدرت به دست آورد.

از نظر فوکو این قدرت-دانش است که واقعیت‌ها را تولید می‌کند و تعیین می‌کند در نظام دانایی چه سوژه‌ها و ابژه‌هایی نشان داده شود و چه مواردی طرد شود. در اندیشه فوکو روابط قدرت، جنسیت را درون گفتمان به مثابه یک ساخت معنایی که در همه عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی تولید و بازتولید می‌شود صورت‌بندی می‌کند. مردانگی و زنانگی برساخته‌های گفتمانی هستند که شیوه‌های توصیف و منضبط کردن سوژه‌های انسانی‌اند. این روند کشمکش بر سر معنا و موقعیت است که در آن به نابرابری ساختاری در اقتصاد و اجتماع و قدرت فرهنگی اشاره دارد که زنان در آن خارج از قلمرو مردان هستند و به عنوان دیگری جنسیتی مطرح می‌شوند؛ اما فوکو می‌گوید در بسترهای اجتماعی مختلف و دوره‌های تاریخی، تجربه‌های متفاوتی از بدن وجود دارد و مدام زنانگی و مردانگی در جریان است. او همچنین بیان می‌کند که بدن مردان و زنان به شکل‌های متفاوتی از نمادهای انضباطی مرتبط می‌شود.



اما پست فمینیست‌ها می‌گویند عاملیت و حضور زنان در جامعه نباید از روزنه ابزارها و استراتژی‌های کنش مردانه صورت پذیرد. شاخص‌های زیبایی و آرایش خاص زنان عاملی در جهت ابراز نوعی هویت و اعمال قدرت زنانه است و این نوعی نمایش قدرت برای زنان است زیرا مردان از آن بی‌بهره‌اند. آن‌ها می‌گویند این رفتار تصاویر قالبی از زن را به عنوان موجودی ضعیف تحت انقیاد می‌شکند. در فرایند جامعه‌پذیری دختران، از ابتدای کودکی دختر با دو الگو آشنا می‌شود الگوی پدر و الگوی مادر. در اوایل زندگی الگوی غالب پدر است که هویتش در بیرون خانه است و هویت مادر بیشتر با خانه و خانه‌داری شناخته می‌شود. حتی آموزش و پرورش هویت دختر را در جدایی از مادر و خانه تعریف می‌کند و در فرایند آموزش او را به سمت الگوی پدر سوق می‌دهد. برای مثال به دختران می‌گویند اگر درس نخوانید هیچ‌کاره می‌شوید و این هیچ‌کاره نشدن برای دختر معنای ضمنی خانه‌داری را به دنبال دارد. پدر، الگوی تمام‌قد انسانیت، اخلاق مطلق، فردیت مطلق و ذهنیت مطلق است. زن، مقید به الگوی پیشرفت مردانه هویت خود را بیش از درون خانه با فعالیت‌های اجتماعی بیرون از خانه تعریف می‌کند

و پیشرفت شغلی و تحصیلی هدف است و سعی می‌کند از الگوی مادر فرار کند استقلال مالی داشته باشد و در برابر خوانده شدن با جسم در جامعه مقاومت کند و تلاش می‌کند حضوری در فضای شهری داشته باشند؛ اما با رشد کودک دختر و پدیدار شدن تمایزات جسمانی می‌فهمد که با پسر تفاوت‌هایی و با مادر شباهت‌هایی دارد در حالی که قبلاً الگوی پدر، مادر را به‌کل تحقیر کرده. مادر در مقابل الگوی پدر قرار می‌گیرد. در الگوی مادر محیط بیرون از خانه مردانه تلقی می‌شود و زن خود را در محیط خانواده تعریف می‌کنند و هویت خود را از آنجا می‌گیرند و نقش‌های اجتماعی و فردیت در برابر خدمت خانواده کم‌رنگ می‌شوند و خانه تبدیل به قلمروی زنانه می‌شود. هدف ازدواج به وسیله الگوی مادر در ذهن دختران ایجاد می‌شود و این واقعه منجر به کاهش انگیزه و توان پیشرفت زنان می‌شود و منجر به بازتولید الگوی مادر می‌شود؛ اما باین وجود زنان در طول زندگی‌شان با این بحران‌های معنا از سوی دو الگو مواجه‌اند و نمی‌دانند به کدام سو بروند. معمولاً زنان در زندگی خود به هیچ‌کدام از این دو الگو به‌طور کامل پایدار نیستند بلکه در هر بخش از زندگی خود یکی از آن‌ها غلبه می‌کند. با نگاهی به حوزه عمومی و خصوصی در زندگی گذشته زنان شهری می‌بینیم که تجربه زیسته زن ایرانی در دوران قاجار به‌گونه‌ای است که هویت زن در فضای خصوصی تعریف شده بود و معطوف به فضای درون خانه بود. مهم‌ترین ویژگی و وظیفه زن سنتی در زندگی آشپزی، خانه‌داری، باسلیقه و کدبانو بودن و از همه مهم‌تر جذابیت شخصی و جنسی برای مرد بود؛ اما در میان اشراف و زندگی طبقات بالا جذابیت جنسی به تنها نقش زن در نزد مرد تبدیل شد. در این میان کارکرد جنسیتی خانه ایجاد حریم برای زنان بود. معماری این دوران بیشتر درون‌گرا بوده و به معماری بیرون از خانه توجه خاصی نمی‌شد. حتی در درون خانه جایگاه مردان و زنان متمایز بود. زنان در بخش خاصی از خانه به نام اندرونی بودند. تغییر در قواعد جامعه بسیار دیر به اندرونی راه می‌یافت و زنان دیر خبردار می‌شدند. زنان معمولاً در محل‌های خاصی اجازه حضور داشتند از جمله پیش‌طیب برای مداوا، شرکت در مراسم تعزیه، اماکن زیارتی، بازار و حمام عمومی. در جامعه سنتی و نظام ساختاری قاجار هویت مردانه حوزه‌های اقتدار را در اختیار داشته است و نظام پدرسالاری به‌عنوان یک گفتمان، نابرابری جنسیتی را امری طبیعی جلوه می‌دهد. زن سنتی شهری به‌گونه‌ای بزرگ می‌شد که

اصولاً تمایلی به حضور در حوزه عمومی نداشت و عدم ورود به آن را محرومیت تلقی نمی‌کرد و اصولاً حوزه مردانه بود و برای او خطرناک بود؛ حتی اگر زن تصمیم بگیرد در اجتماع حضور یابد انگ ضد زن می‌خورد و او را طرد می‌کند؛ بنابراین در تجربه تاریخی زن سنتی شهری حوزه عمومی در شکل مناسکی و مصرفی و محدود آن، نوعی تنوع برای گذران اوقات فراغت و یا در موارد تهدید و اضطراب به معنای از دست دادن امنیت تفسیر می‌شد یعنی زمان جنگ که مرد نبود از او حمایت کند. با این حال تفاوت حوزه عمومی و حوزه خصوصی کار بیرون و درون خانه، تقسیم نقش خانگی و نقش اجتماعی در شهرها و در طبقات متوسط به بالا بیش از نقاط روستایی بود. در روستاها زنان در اقتصاد و حوزه بیرون از خانه نیز ایفای نقش مهمی داشتند.

اما بعد از سال‌ها زن سنتی با مدرنیته روبرو می‌شود و مدرنیته تعاریف ذهنی او را از زندگی، قدرت و برتری دگرگون می‌کند. ارزش‌های مدرن که مبتنی بر برابری نقش خانگی اجتماعی دو جنس بود در تناقضی آشکار با ارزش‌ها و تقسیم نقش سنتی زنانه در زندگی سنتی قرار می‌گیرد. این تغییر گفتمان در هویت زنان در جامعه با تغییرات ساختاری حضور زنان در حوزه عمومی مانند تحصیل و پررنگ شدن نقش زنان شهری در بازارهای کار و در عرصه‌های مختلف زندگی روزمره ایجاد شد.

زن ایرانی در دوران پیش از مدرنیته احساس ضعف نداشت اما با مدرنیته زنانگی پیشین تحقیر و طرد شد. این منجر به شکل‌گیری بحران معنا در زندگی زنان شد. فضاهای شهری به دلیل سابقه تاریخی حضور مردان فضاهای به شدت مردانه بودند و زنان در این محیط‌ها تا حد زیادی با جسم خود فراخوانده می‌شوند (چه به صورت اجبار در جهت پوشاندن جسم و یا نمایش آن) و این به بحران هویتی مضاعف زنان دامن زد. زنان مقید به الگوی مردانه فهمیدند که حتی در مردانه‌ترین عرصه‌های زندگی اجتماعی از آسیب‌های جسم زنانه خود در امان نیستند؛ اما زنان مقید به الگوی زنانه در این فضاهای شهری مردانه بیشتر اذیت می‌شوند. این زنان به هنگام ورود به حوزه عمومی شهر وارد فضایی می‌شوند که هنجارهای مردان در آن حاکم است مانند برخورد ابزاری، رسمی و سلسله‌مراتبی که برخلاف هنجارهای رفتاری زنان در خانه قرار می‌گیرند که ارتباطی صمیمی با محیط دارند. همچنین چیدمان و ویژگی‌های کالبدی شهر تا

حد زیادی از زیبایی‌شناسی زنانه بی‌بهره‌اند و یکی از دلایل روانی حضور کم‌رنگ این زنان همین است. تجربه زیسته هر فرد در این زمینه با فرد دیگر متفاوت است. برای مثال بیشترین زنان تهران زنان طبقه متوسط هستند که علاقه‌مند به مشارکت در حوزه عمومی هستند. زنان طبقات پایین مشارکت مذهبی دارند و زنان طبقات بالا به خاطر ریسک بالا حاضر به فعالیت نیستند یا برخی در فعالیت‌های حزبی سیاسی به مشارکت می‌پردازند.

یکی از دلایل مشارکت کمتر زنان در فضاهای عمومی احساس ناامنی است. این احساس ناامنی در تجربه زیسته زنان از زندگی روزمره در طبقات و اقشار مختلف می‌تواند یکسان باشد و آن‌ها پدیده ترس معطوف به بدن زنانه در فضای اجتماعی را دارند؛ یعنی می‌ترسند به آن‌ها آزار جنسی برسد. میان میزان امنیت درک شده و تردد زنان در فضاهای شهری رابطه مستقیمی وجود دارد؛ مثلاً بخش مسکونی از بالاترین امنیت برخوردار است. یا وقتی که نظارت مصنوعی و طبیعی بر فضا بیشتر می‌شود زنان احساس امنیت می‌کنند. **اباذری انواع مواجهه زنان با این فضای شهری و محیط عمومی را در چند دسته بررسی می‌کند. گروه**



اول از خانه بیرون نمی‌روند. گروه دوم فقط برای خرید به بیرون خانه می‌روند. گروه سوم فضاهای خطرناک نمی‌روند و مدیریت فضا و زمان دارند. گروه چهارم مخالف لذت مردان از بدن زنانه هستند و سعی می‌کنند با ترس با فضا مواجه نشوند. گروه پنجم هم روسپی‌ها هستند که ترس از تجاوز ندارند.

در این میان دو نوع فضای زنانه در شهر داریم فضاهای رسمی و غیررسمی. فضای غیررسمی مانند بازارها، مکان‌های خرید و یا مراسم‌های مذهبی است. تجربه بازار، خرید و علاقه به پاساژگردی برای زنان خانه‌دار هویت جدیدی را ایجاد می‌کند. این تجربه برای آن‌ها کار، خرید خانه و تفریح روزانه است. حضور در مراکز خرید به معنای خروج از عرصه کار زنانه است و ورود به فضایی است که می‌توانند در آن آزاد و مختار باشند. زنان وقتی با بحران و ناراحتی خاصی مواجه می‌شوند به خرید و پاساژگردی می‌روند زیرا خرید کالا به آن‌ها حس مالکیت و قدرت می‌دهد. پس زنان با پاساژگردی احساس آزادی، قدرت انتخاب و عاملیت دارند؛ اما مراسم‌های مذهبی بیشتر برای زنان طبقه پایینی است که کمتر در معرض زندگی مدرن و فراخوانی با الگوی پدر قرار داشتند و این مراسم‌ها برای آن‌ها ارتباط با حوزه عمومی و خطاب فرد به عنوان یک فرد غیر از نقش خانگی و فقط با سوژگی خود است.

اما فضاهای رسمی زنانه مانند شهربانوها و فضاهای تفکیک‌شده و جنسیتی و کاملاً زنانه شهری با اختصاص دادن فضاهای از شهر به زنان در حوزه عمومی مانند پارک‌های بانوان با از بین بردن مسئله آسیب‌زا بودن جسم زنانه می‌توانند بحران معنا را در ذهن هر دو قشر زنان (مقید به الگوهای زنانه و مردانه) از طریق از بین بردن و کمرنگ کردن حضور رقیب در ذهن آن‌ها کاهش دهند؛ اما شهربانوها نتوانسته‌اند فضایی را جهت جلب بیشتر مشارکت زنان فراهم کنند و بیشتر به ادارات رسمی در فضاهای عمومی شهری شبیه هستند. شهربانوها بیشتر در جهت علائق الگوی زنانه پیشرفت است و زنان طبقه متوسط را نادیده می‌گیرد. از طرفی این شهربانوها منجر به ایجاد فضاهای تفکیک‌شده جنسیتی شده و به نوعی منجر به جدایی زنان از فضای اجتماعی و تعلق فضای اجتماعی به مردان و نهایتاً بازتولید کلیشه‌های جنسیتی می‌شود. همچنین منجر به دوری زن و مرد از یکدیگر می‌شود و به انزوای زنان در جامعه دامن می‌زند. زنان را از فضاهای واقعی دور می‌کند و نوعی توهم سوژگی را ایجاد می‌کنند.

نتیجه‌گیری

فضاهای شهری بستری است که فعالیت‌ها، رفتارها و روابط اجتماعی فرهنگی انسان‌ها با یکدیگر در آن شکل می‌گیرد. محیط فیزیکی و کالبدی شهر و همچنین امنیت در حضور اجتماعی زنان در فضای شهری تأثیرگذار است. امنیت یکی از اساسی‌ترین نیازهای زنان است که در معرض تهدید قرار دارد و عنصر کلیدی در تداوم حضور آنان در عرصه‌های اجتماعی است. همچنین سهم زنان در اوقات فراغت بسیار کمتر از مردان است و امکانات تفریحی، ورزشی و فراغتی آنان نیز بسیار کمتر و محدودتر است؛ چراکه نگرش‌های حاکم بر جامعه در خصوص چگونگی گذران اوقات فراغت آنان تاکنون به صورت سنتی بوده است. در این میان عواملی چون: محدودیت زنان، مباحث جنسیتی شدن فضاها، حضور پذیری زنان در فضاهای شهری و تأثیر فضاهای جنسیتی بر احساس امنیت زنان باید مورد بررسی قرار بگیرد و برای تأمین برابری در فضای شهری و ایجاد عدالت، باید با درک تفاوت در نیازهای افراد، موانع محدودکننده استفاده از فضاهای شهری شناسایی و رفع شده و به زنان امکان حضور و مشارکت اجتماعی برابر به عنوان شهروند داده شود. در این میان راهکارهایی وجود دارد که منجر به بهبود مشارکت زنان در فضای شهری می‌شود. زنان در انتخاب فضا و سواستری بیشتری دارند لذا باید در طراحی فضاهای عمومی به این نکات توجه شود و محیط شهری پاسخگوی نیاز زنان باشد. همچنین بهترین گزینه برای مدیریت شهری می‌تواند فراهم کردن فضا برای تعامل منطقی و نزدیک کردن نمادهای دو الگو در شهر برای نزدیک‌تر ساختن زبان و ابزار استدلال آن‌ها باشد. *

منابع

-
- نادری، سارا. (۱۳۹۲)، درآمدی بر روایت زنانه از شهر، تهران: تپسا.
 - بهرامی برومند، مرضیه. (۱۳۹۵)، دیگری در اندرونی، تهران: تپسا.
 - گرت، استفانی. (۱۳۹۶)، جامعه‌شناسی جنسیت، ترجمه کتایون بقایی، تهران: نشر نی.
 - بی‌برد، مری. (۱۳۹۸)، زنان و قدرت، ترجمه شبنم سعادت، تهران: فرهنگ نشر نو.
 - عظیمی، میترا. (۱۳۹۴)، «شهرهای دوستدار زن و استراتژی‌های دستیابی به آن».
 - مجله برنامه‌ریزی توسعه شهری و منطقه‌ای، دوره یکم (شماره ۲)، زمستان.
-



[۱۸۷۴: جنٹلمن آزارگر، اثر برتولد ولتز. رنگ روغن]

لطفاً مرا به شهروندی پذیر!

لیلا عراقی

جمعیت مهاجران ایرانی در دنیا در سال ۱۹۹۰ میلادی، بالغ بر ۸۲۰ هزار نفر بوده و در سال ۲۰۱۹ میلادی به رقم ۱/۹ میلیون نفر رسیده است. در واقع طی ۳۰ سال گذشته، جمعیت مهاجران ایرانی ۲/۳ برابر شده است.^۱ طبق آمار مهاجران رسمی سه کشور آمریکا، کانادا و آلمان به ترتیب بیشترین تعداد مهاجران ایرانی را در خود جای داده‌اند. همچنین از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۹ مهاجرت ایرانیان به استرالیا افزایش ۱۰۰ درصدی داشته است. به همین ترتیب در صورت بررسی آمار مهاجرت تحصیلی ۳ کشور ایالات متحده، آلمان و کانادا جزء ۵ مقصد اصلی دانشجویان ایرانی هستند.^۲ در واقع کشورهایی که با احتمال بیشتری امکان شهروندی^۳ را برای اتباع خارجی فراهم می‌کردند در صدر لیست ایرانیان برای مهاجرت قرار گرفته‌اند؛ اما شهروند کیست؟

با تعریفی ساده و حداقلی «شهروند فردی است در ارتباط با یک دولت که از سویی برخوردار از حقوق سیاسی و مدنی است و از سوی دیگر در برابر دولت تکلیف‌هایی بر عهده دارد.»^۴ حقوقی همچون حفظ کرامت انسانی، منع تبعیض، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن و حق گواهی دادن در



مراجع رسمی و... از حقوق اولیه شهروندی است که نمونه‌های بسیاری در عدم اجرا و رعایت آن در کشور را می‌توان یافت. مسئله حق شهروندی نه تنها عدم رعایت حقوق شهروندان از سمت حکومت بلکه عدم تعهد حکومت به تکالیف خود را نیز دربرمی‌گیرد. ناتوانی در مکلف کردن نهادهای مسئول به اجرای وظایفشان و متعاقباً ناتوانی به پرسش کشیدن آن‌ها توسط مردم عادی باعث شده که پلتفرم‌های فیلتر شده مجازی تنها بلندگوی صدای خفه شده شهروندان شود.

مسئله حق شهروندی نه موضوعی جهت بررسی انتزاعی بلکه گره خورده با جزء جزء زندگی روزانه مردم است. منشور حقوق شهروندی در دولت یازدهم در حد جزوهای ۳۰ صفحه‌ای و چند همایش باقی ماند و در عمل تبدیل به هیچ بند قانونی نشد. ترکیب بی‌توجهی و بحران‌آفرینی‌های اقتصادی و سیاسی از سوی حکومت عملاً حق شهروندی را برای اکثریت شهروندان نه به حق مسلم بلکه به فانتزی دست‌نیافتنی تبدیل کرده است. با رویکردی رفتارگرایانه و با اطلاع از آنچه عملکرد حکومت در گذشته به بار آورده،

می‌توان انتظار داشت اکثریت جامعه که خود را رعیت می‌داند و در عمل از حقوق شهروندی محروم گشته، در تلاش برای ارتقا از وضعیت رعیت به شهروند، همچنان به یکی از گزینه‌های خروج و اعتراض روی آورد. به دلیل محدودیت امکان خروج برای قشر وسیعی از جامعه و توقعات رو به گسترش نسل جدید، گزینه اعتراض ناگزیر به جدی‌ترین امکان‌های تبدیل می‌شود. از طرف دیگر مسائل حق شهروندی به‌گونه‌ای با زندگی روزمره مردم گره خورده که هر شهروند عادی، فارغ از رویکرد و میزان کنشگری سیاسی را درگیر می‌کند. در این میان حکومت نیز با ساختار غیرمنعطف و سرکوب هرگونه درخواست اصلاح، در عمل بیش از پیش تبدیل به نیرو محرکه جنبش‌های اعتراضی در بطن جامعه می‌شود. رویکرد شهروندان عاصی از بحران، خسته از تلاش، درمانده از اعتراض و ناامید از تغییر به یوتوپای مهاجرت ختم می‌شود. به این ترتیب بسیاری در کسوت مهاجر و پناهجو، در به‌در حقی که در خاک اجدادی خود به آنها داده نمی‌شود، راهی قاره‌های دیگر می‌شوند، ترومای مهاجرت را به جان می‌خرند، از سرمایه اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خود چشم می‌پوشند و مجدد شروع به تلاش و ساختن می‌کنند تا بالاخره در جامعه جدید به عنوان شهروند با حقوقی قانونی پذیرفته شوند. پذیرفته شدن در کشوری که قانونی دارد، قانونی که برای اعضای جامعه‌اش حق شهروندی قائل است و دولتی که توان اجرای این حق را دارد. شاید آن چیزی که بسیاری از ایرانیان را در به‌در اقصی نقاط جهان کرده تنها در همین ۳ کلمه خلاصه شود: «داشتن حق شهروندی» / *

پی‌نوشت‌ها

۱. سالنامه مهاجرتی ایران، رصدخانه مهاجرت ایران، ۱۳۹۹
۲. منبع کلیه آمارها بر اساس آمارهای رسمی در سالنامه مهاجرت ایران است.
۳. امریکا پیش از دوره ریاست جمهوری دونالد ترامپ همواره از مقاصد اصلی مهاجرت ایرانیان بوده است و مشکلات فعلی اقامت را نداشت. در صورت عدم تغییر قوانین ضد مهاجرت امریکا احتمالاً طی سال‌های آتی امریکا از صدر جدول مقاصد ایرانیان سقوط کند.
۴. بر اساس تعریف لغت نامه دهخدا

نبود مشارکت و عدم تحقق شهروندی

در سایه غفلت جامعه مدنی

افرا حامدزاده - میلاد صفائی

انسان‌ها موجوداتی صاحب حق هستند، حقوقی که بر نظام‌های قانونی، سیاسی و اجتماعی مقدم است. در سراسر مکان‌ها و زمان‌ها، صرف نظر از طبقه، جنس، نژاد و...، به همگان تعلق می‌گیرد. آن را نمی‌توان واگذار کرد، دزدید، فروخت یا معامله کرد. متعلق به افراد است و از افراد در برابر استفاده نامشروع و خودسرانه از قدرت، حمایت می‌کند. مقامات را به تخصیص عادلانه منابع و کالاها به افراد موظف کرده و افراد را مستحق برطرف شدن نیازهایشان می‌داند و بیانگر به رسمیت شناخته شدن منافع آن‌ها است!

از نظر آرنت، داشتن حق، به معنای استحقاق داشتن شیء یا تجربه خاص است. انسان می‌تواند نسبت به یک شیء ملموس یا نسبت به موضوع یا هدف خاص، حق داشته باشد. برای مثال حق داشتن سرپناه یا برخورداری از بهداشت یا آموزش. سیلا بن حبیب استدلال می‌کند که واژه «حق» از محاکمات اخلاق بوده و مبنای آن شناسایی انسان در مقام عضو جامعه انسانی است. عضوی که استحقاق برخورداری از «حقوق» را دارد.

واژه شهروند، از کلمه لاتین civitas به معنای شهروندی ریشه گرفته است. در ابتدای امر، مفهوم شهروندی ارتباط نزدیکی با عضویت در یک شهر داشت. شهروندان رم به سبب تعلق به رم، از حقوق معینی، مانند حق رأی در مجالس، برخوردار بوده و مسئولیت‌های معینی داشتند. این حقوق شهروندی که در آغاز شامل ساکنان شهر رم بود، بعدها همه ساکنان امپراطوری رم را در بر گرفت.

فراز و فرود تاریخی مفهوم شهروندی نشان می‌دهد، مفهوم شهروندی بر ادعاهایی کاملاً مستدل، اما نه چندان تعریف شده، در مورد جایگاه فرد در مقام عضوی از یک جامعه یا ملت متکی است. این مفهوم از ابتدای پیدایش با عضویت در یک دولت عجین بوده و تا به امروز این ماهیت خود را حفظ نموده است. به نحوی که معنای امروزی آن معادل عضویت در یک دولت-ملت همراه با برخورداری از یک سری حقوق می‌باشد. در همین راستا دیوید هلد (۱۹۹۱)، دولت-ملت را پدیده‌ای تعریف می‌کند که مفهوم شهروندی به آن اشاره دارد و ادعاهای شهروندی و اجتماع و مشارکت در چارچوب آن شکل می‌گیرد.

به رغم این که شهروندی، می‌تواند به ساختارهای تاریخی و سیاسی گوناگونی اشاره کند، اما احتمالاً هیچ‌گاه تعاریف آن به قدر کافی بسط نیافته است. شهروندی تجسمی آرمان شمول است، حد معقولی از حق برای همگان. اگرچه شهروندی در سیر تاریخی خود دچار فراز و فرودهای بسیاری بود اما در سال‌های نه‌چندان دور اخیر، در ارتباط با وضعیت رفاهی نقشی تعیین کننده پیدا کرده است. پسندیده است که عنوان این مفهوم به موازات کشف دوباره جامعه مدنی در اواخر دهه ۱۹۸۰ احیا شد. این احیا با تأکید بر حقوق شهروندی، ضرورت بازنگری به حقوق ناشی از آن و تضمین و سازوکارهای تحقق آن حقوق، صورت گرفت. حقوق ناظر بر شهروندی، مؤید توانایی و حق مشارکت در جامعه و سیاست‌هایی که زیست و زندگی شهروندان را تحت الشعاع قرار می‌دهد، هست. مشارکت به معنای تأثیرگذاری بر تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌های عمومی، باهدف دخالت در تعیین سرنوشت خود و جامعه است. چرا که هر فرد حق تعیین سرنوشت خود را دارد و از این رو حق مشارکت معنایی پویا می‌یابد. معنایی که منجر به عینیت یافتن مفهوم شهروندی است.

مشارکت در مفهوم شهروندی نقش تعیین‌کنندگی از آن جهت دارد که برای افراد حق دخالت مستقیمی قائل می‌شود تا افراد در مناسبات و تصمیم‌های

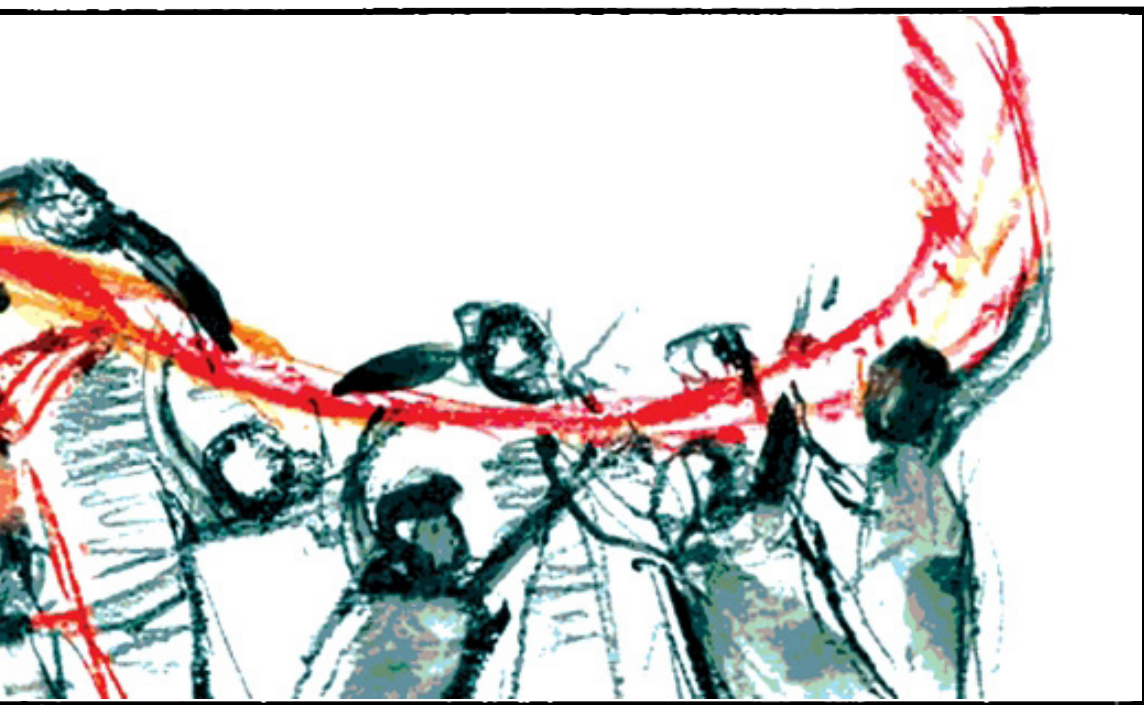
تأثیرگذار بر حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود مشارکت دارند. مشارکت دارای ارزشی ذاتی است به این معنا که هم به عنوان یک هدف و هم به عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به اهداف دارای ارزش است. مشارکت اجتماعی کنش و واکنش افراد یک گروه برای رسیدن به هدفی است که برای همهٔ افراد گروه با اهمیت به حساب می‌آید به نحوی که باکمال میل، نیرو و امکانات خود را کم و بیش برای تحقق هدفی که در نظر دارند صرف می‌کنند (پیران، ۱۳۷۳: ۲).

از برداشت آرنست از مفهوم «داشتن» برای حقوق، چنین بر می‌آید که «داشتن» به معنای همکاری به منظور ایجاد و حفظ یک دنیای سیاسی است که در آن هر شهروند بتواند طالب و ناظر حقوق خود شود و به انسانی حق مدار مبدل گردد. به این معنا که مشارکت در حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه، خود بخشی از برنامه «داشتن» یا «برخورداری» از حقوق است؛ یعنی برنامه‌ریزی، ساماندهی و ایجاد یک جهان سیاسی که در آن توانایی درخواست، طلب و حفظ حقوق برای شهروندان محیا باشد.

تحقق شهروندی پیوستگی غیرقابل کتمان با عینیت یافتن مشارکت دارد و چه بسا که بتوان این‌گونه عنوان کرد که مشارکت شرط لازم شهروندی است. اگر چیزی شرط چیز دیگر قرار بگیرد به این معنا است که برای وجود دیگری، وجودش لازم تعریف می‌شود.

پیمان نامه حقوق کودک یک کنوانسیون بین‌المللی است که به سبب تصریح حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کودکان، اصلی‌ترین منبع بین‌المللی موجود در حمایت از حقوق کودکان محسوب می‌شود که اولین و مهم‌ترین مرجعی است که حق مشارکت را برای کودکان را به رسمیت شناخته و دولت‌هایی که به آن می‌پیوندند را ملزم به پذیرش حق مشارکت کودکان می‌دارد. پیمان نامه حقوق کودک^۲، تأمین حقوق اولیه و اساسی کودکان را که از موجودیت انسانی و اقتضائات سنی آنان ناشی می‌شود، الزامی دانسته و ایجاد زندگی بهتر برای کودکان و تلاش در راه رشد هماهنگ و متعادل آنان در زمینه‌های اساسی را به عنوان یک حق برای کودکان برمی‌شمارد.

دولت‌هایی که این پیمان نامه را امضا کرده‌اند موظف به اجرای آن هستند. جمهوری اسلامی ایران نیز از جمله دولت‌هایی است که کنوانسیون حقوق



کودک را مشروط بر آن که مفاد آن در هر مورد و هر زمان که در تعارض با قوانین داخلی و موازین اسلامی باشد و یا قرار گیرد، از طرف دولت جمهوری اسلامی ایران لازم‌الرعايه نباشد، پذیرفته و در اسفندماه سال ۱۳۷۲، به مثابه قانون داخلی لازم‌الاجرا با حفظ حق شرط خود، تصویب کرده است.

در مقدمهٔ این پیمان‌نامه عنوان گردیده: «شالوده‌آزادی، عدالت و صلح جهانی همانا به رسمیت شناختن منزلت ذاتی و حقوق مساوی و غیرقابل انکار همه اعضای خانواده بشری است» و در ادامهٔ همین مقدمه صراحتاً بیان می‌گردد که «همگان، بدون هر گونه تبعیض از نظر نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، مذهب، عقاید سیاسی و دیگر عقاید، منشأ ملی یا اجتماعی، دارایی، تولد یا سایر خصوصیات، سزاوار کلیه حقوق و آزادی‌های مندرج در اسناد مذکور هستند».

در بند اول ماده ۱۲ این پیمان‌نامه عنوان می‌شود، کشورهای عضو تضمین خواهند کرد که کودکی که قادر به شکل دادن به عقاید خود می‌باشد، حق ابراز آزادانه این عقاید را در کلیه امور که به وی مربوط می‌شود، داشته باشد و متناسب با سن و میزان رشد فکری کودک به نظرات وی اهمیت لازم داده شود.

در بند اول ماده ۱۴ نیز کشورهای عضو حق آزادی اندیشه، عقیده و مذهب



را برای کودک محترم خواهند شمرد. همچنین در دو بند ماده ۳۱ بیان می‌گردد:
کشورهای عضو حق کودک را برای استراحت، داشتن اوقات فراغت، پرداختن
به بازی و فعالیت‌های تفریحی متناسب با سن کودک و مشارکت آزادانه در زندگی
فرهنگی و هنری به رسمیت می‌شناسند.

کشورهای عضو حق کودک برای مشارکت کامل در زندگی فرهنگی و هنری را
محترم شمرده و ترویج خواهند کرد و مشوق فراهم ساختن فرصت‌های برابر و
مناسب برای فعالیت‌های فرهنگی، هنری و تفریحی خواهند بود.

در بند ۸ اصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران^۳، نیز به صراحت
ذکر می‌گردد، [دولت جمهور اسلامی ایران موظف است برای نیل به اهداف
مذکور در اصل دوم، همه امکانات خود را برای] مشارکت عامه مردم در تعیین
سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش، به کار برد. در این بند
از اصل سوم قانون اساسی، قیدی مطلق به کار رفته و تمامی آحاد مردم را فارغ از
جنسیت، قومیت، دین و سن را شامل می‌گردد؛ که به نوعی به رسمیت شناختن
حق مشارکت کودکان در انتخاب سرنوشت خود است.

اما پرسشی که دلیل نگارش این یادداشت از سوی نگارندگان بوده این هست

که آیا کودکان در مسائلی که مرتبط آن‌ها هست از حق مشارکت و انتخاب برخوردارند و یا خیر؟ پرسش جدی‌تری که در متن پرسش نهفته است این هست که آیا جامعه و حاکمیت، حق شهروندی کودکان را به رسمیت می‌شناسند و آیا جامعه مدنی ما تحقق این حق را به عنوان یک مسئله درک کرده و پذیرفته است؟ پرسشی که با شیوع همه‌گیری ویروس کرونا، وضعیت کودکان را در جوامع مختلف، علی‌الخصوص جامعه ایرانی، در معرض تغییراتی جدی و تأثیرگذار بر زیست و آینده آنان قرار داده، جدی‌تر از پیش گشته و به نظر در نسبت با کودکان در جامعه تبدیل به یک مسئله گشته است.

تلاش شد که با بازخوانی مفاهیم حقوق، شهروندی و مشارکت و بررسی ارتباط این مفاهیم با یکدیگر، اهمیت مسئله مشارکت کودکان را بازگو کرده و با نگاهی مختصر و گذرا به قوانین بالادست، و جاهت قانونی آن را بیان نماییم. مسئله این یادداشت احراز فراموشی حق مشارکت کودکان، به طبع آن حق شهروندی کودکان و در نهایت، غفلت امروز جامعه مدنی از یک مسئله اجتماعی است. *

منابع

-
- پیران، پرویز (۱۳۷۳)، به سوی نهادهای جامعه مدنی، طرح شهرداری مدرسه، معاونت اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران
- حق داشتن، دگویر، استفانی؛ ماکسول، لیدا؛ موین، ساموئل؛ هانت، آلیستر؛ تیلور، آسترا (۱۳۹۷)، پیران، حسین، تهران، فرهنگ نشر نو و نشر آسیم
- نظریه رفاه، فیتز پتریک، تونی (۱۳۸۱)، همایون پور، هرمز، تهران، موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی، جلد اول
-

پی‌نوشت‌ها

۱. نظریه رفاه، فیتز پتریک، تونی (۱۳۸۱)، همایون پور، هرمز، تهران، موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی، جلد اول
2. <http://www.unic-ir.org/publication/farsi/koodak2.htm>
3. https://rc.majlis.ir/fa/content/iran_constitution

حقوق اجتماعی و شهروندی اجتماعی در اتحادیه اروپا

ترجمه و تلخیص: رکسانا محمدزاده هدایتی

مقدمه

اتحادیه اروپا در میان خیل نهادها و سازمانهای منطقه‌ای و جهانی، موقعیت ممتاز و یگانه‌ای دارد. این اتحادیه هم‌اکنون بلوک تجاری قدرتمندی است که روابط اقتصادی گسترده‌ای با قدرت‌های بزرگ اقتصادی دارد؛ و بزرگ‌ترین معامله‌گر تجاری جهانی محسوب می‌گردد؛ و جدا از کارکرد اقتصادی از کارکرد سیاسی نیز برخوردار است.

از لحاظ اقتصادی مهم‌ترین کارکرد آن ایجاد یک بازار واحد بر مبنای جابجایی آزادانه «کالاها»، «خدمات»، «سرمایه» و «نیروی کار»، بین اعضایش است که هسته اصلی همکاری اروپا را تشکیل می‌دهد. در طول زمان حق جابجایی آزادانه از «نیروی کار» به «شهروندان» گسترش پیدا کرده و شهروندان می‌توانند بدون اخذ ویزا برای کار و زندگی از کشوری به کشور دیگر مهاجرت کنند. با گذشت زمان این امر بر قواعد و مقررات اعطای تابعیت و حقوق شهروندی در واحدهای مجزای ملی (دولت-ملت‌ها) تاثیر گذاشته است و باعث گردیده شکل ویژه‌ای از شهروندی در قالب اتحادیه اروپا شکل بگیرد. افزایش مهاجرت درون اتحادیه اروپا، به این موضوع انجامیده است که حقوق اجتماعی شهروندان در این اتحادیه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار گردد؛

بنابراین همواره در تلاش به دنبال تضمین حمایت‌های اجتماعی، اجرای اصل رفتار برابر با کارگران و شهروندان مهاجر و در نتیجه هماهنگی نظام‌های تأمین اجتماعی بین دولت‌های عضو بوده است.

حقوق اجتماعی چیست؟

مفهوم حقوق اجتماعی چالش‌های اساسی را با توجه به فردگرایی متضاد حقوق و استقلال حامیان حقوقی مطرح می‌کند. «تالکوت پارسونز» جامعه‌شناس آمریکایی، حقوق اجتماعی را به عنوان «عضویت کامل در عرصه اجتماعی جامعه» تعبیر نموده است. «مارشال» حقوق اجتماعی را در چارچوب شهروندی تعریف می‌کند. او به تفکیک سه نوع حقوق شهروندی که در یک توالی تاریخی توسعه یافته‌اند می‌پردازد. نوع اول «حقوق مدنی» نام دارد که در قرن هجدهم به صورت «حقوق سلبی» ظهور کرد و دربرگیرنده آزادی فردی در برابر تجاوز غیرقانونی دولت به مالکیت خصوصی، آزادی شخصی و عدالت بود. حقوق مدنی از قرن نوزدهم به بعد به «حقوق سیاسی ایجابی» پیوند خورد که به وسیله آن، شهروند فعال می‌توانست در شکل‌گیری افکار عمومی و تصمیم‌گیری‌های سیاسی



مشارکت جوید. «حقوق اجتماعی» در قرن بیستم توسعه یافت و از مجرای آن شهروندان بر اساس استانداردهای پایه‌ای مشخصی از نظر رفاه اجتماعی و اقتصادی، چه به وسیله حق کار و چه تأمین رفاه، مورد حمایت قرار می‌گرفتند. این حقوق اجتماعی، بدین علت حائز اهمیت بود که به اعضای طبقه کارگر فرصت مشارکت حقیقی در جامعه به عنوان شهروند را می‌داد. به رغم این واقعیت که مارشال فقط تعریف نامناسبی از حقوق ارائه داده و نظریه وی همواره به دلایل مختلف مورد انتقاد قرار گرفته، اما تحقیقات رفاهی تا به امروز به طور مکرر به تعریف مارشال در مورد حقوق اجتماعی و شهروندی اشاره دارد.

حقوق اجتماعی به طور کلی، به شیوه‌های که معمولاً در تحقیقات سیاست اجتماعی استفاده می‌گردد، به شکل‌های گوناگونی از حمایت اجتماعی که توسط دولت ارائه می‌گردد، اشاره دارد. حقوق اجتماعی ممکن است شامل موارد ذیل باشد:

- ۱- حق کار کردن
- ۲- برابری در فرصت‌ها (در آموزش، بازار کار و غیره)
- ۳- استحقاق و بهره‌مندی از خدمات بهداشتی، مزایای رفاهی و خدمات اجتماعی در زمان بیکاری یا ناتوانی برای کار
- ۴- استحقاق برخورداری از یک استاندارد معین آموزشی

شهروندی اجتماعی چیست؟

مفهوم شهروندی در طول زمان در میان جوامع مختلف دستخوش تغییراتی شده است. در غالب این تعاریف، جنبه‌های حقوقی شهروندی یعنی حقوق و تعهدات تعیین شده فرد نسبت به حکومت در سطوح مختلف مورد تأکید قرار می‌گیرد. دواره اصلی برای شکلگیری شهروندی اجتماعی می‌تواند متمایز شود: اول: دیدگاه مارشال به شهروندی اجتماعی به عنوان یک نوع از عضویت که ناشی از تأمین حقوق اجتماعی است. مارشال شهروندی را به منزله رابطه بین فرد و دولت تعریف و تحول شهروندی را در سه سطح مدنی، سیاسی و اجتماعی بررسی می‌کند. او بر اساس این اندیشه که هیچ فردی نباید پیشاپیش از مشارکت در زندگی سیاسی و اجتماعی محروم بماند، بر این نکته اصرار دارد که حقوق مدنی و سیاسی باید امتداد یابد و حقوق اجتماعی را نیز در برگیرد.

با چنین زمینه‌هایی هسته اصلی شهروندی تحت عنوان «جامعه مدنی» (جامعه‌ای که بر روابط بین شهروندان و قرارداد اجتماعی تجدید شونده مبتنی است) شکل می‌گیرد. چنین نگرشی تا اندازه زیادی بر یک سطح از دولت ملی تأکید دارد. با این حال لازم به یاد آوری است که شهروندی به عنوان مفهومی چند لایه و چند سطحی ابعاد دیگری نیز دارد و ابعاد سیاسی، مدنی و اجتماعی و احتمالاً یک بعد فرهنگی را نیز دربرمی‌گیرد.

دیدگاه دوم شهروندی اجتماعی را معادل با حقوق اجتماعی رسمی شهروندان ملی می‌بیند؛ که به هیچ وجه مزایای اجتماعی یا خدماتی که به سادگی بر اساس شهروندی اعطا می‌گردد، وجود ندارد و تقریباً تمام حقوق اجتماعی طبقه بندی گشته است. با این حال شهروندی ملی همچنان نقشی مهم در ساختن چشماندازی برای رفاه، امنیت و آزادی افراد بازی خواهد کرد. علاوه بر این حق مهاجرت برای اقامت نیز می‌تواند معیار مستقیمی برای حقوق رفاهی در نظر گرفته گردد. به عبارت دیگر ملیت ممکن است به عنوان یک معیار مستقل برای واجد شرایط بودن و بهره‌مندی از برخی مزایای رفاهی نقش بسیار مهمی بازی کند.

شهروندی اجتماعی اتحادیه اروپا

با فرآیند ادغام اروپا، مرزهای شهروندی اجتماعی به سوی سطح فراملی حرکت کرد؛ زیرا اتحادیه قدرت لازم را برای تعیین مرزهای استحقاق به دست آورده بود. با جابجایی آزادانه کارگران برای دستیابی به بازار داخلی، اتحادیه اروپا در تلاش به دنبال تضمین حمایت‌های اجتماعی افراد است. این مسئله از طریق ترکیبی از قوانین ممنوعیت تبعیض بر پایه ملیت و نظامی برای هماهنگی برنامه‌های تأمین اجتماعی بین کشورهای عضو به دست آمده است. شهروندی مبتنی بر تابعیت یکی از دولت‌های عضو اتحادیه بوده، به عنوان یک لایه دیگر از عضویت، بر شهروندی ملی افزوده گردیده و آن را تکمیل نموده است. علاوه بر این، مزایای بیشتری را برای اتباع کشورهای عضو اتحادیه به همراه داشته و از سوی دیگر پیامدهایی را نیز برای حقوق اجتماعی آنان به باعث گردیده است. حقوق اجتماعی که شهروندان مهاجر اتحادیه اروپا بر اساس قانون اساسی اتحادیه از آن استفاده می‌کنند، شامل حق جابجایی آزادانه، اصل عدم تبعیض



(بر اساس ملیت) و هماهنگی نظام‌های تأمین اجتماعی است. در راستای تمرکز اولیه این اتحادیه بر ایجاد بازار واحد بین کشورهای عضو؛ جابجایی آزادانه کالاها، خدمات، سرمایه و نیروی کار، هسته اصلی همکاری اروپا را از آغاز بکار تاکنون تشکیل داده است. در طول زمان، حق جابجایی آزادانه از نیروی کار (کارگران) به شهروندان گسترش پیدا کرده و این موضوع از آن جهت اهمیت دارد که جابجایی آزادانه شهروندان بخشی از حقوق اجتماعی آنهاست. تضمین اینکه کارگران مادامی که از مرزهای ملی عبور می‌کنند، حمایت اجتماعی خود را از دست ندهند، به عنوان مکمل جدایی ناپذیری برای تشویق آنان به مهاجرت آزادانه شناخته می‌گردد؛ بنابراین اتحادیه اروپا به طور پیوسته به دنبال تضمین اجرای اصل رفتار برابر با کارگران سیار، حمایت اجتماعی از شهروندان مهاجر و هماهنگی نظام‌های تأمین اجتماعی بین دولت‌های عضو بوده است.

بدین ترتیب هماهنگی نظام‌های تأمین اجتماعی بین کشورهای عضو، به جای هماهنگ‌سازی نظام‌های اجتماعی ملی، حقوق اجتماعی اساسی شهروندان مهاجر اتحادیه اروپا تعریف می‌گردد. این بدان معنی است که تعریف حقوق اجتماعی اساسی که توسط دولت‌های عضو ارائه می‌گردد،

محتوای سیاست‌های اجتماعی و اصول استحقاقی را تعیین می‌کند. لذا حقوق اجتماعی اساسی شهروندان مهاجر اتحادیه اروپا به دولت عضوی بستگی دارد که در آن ساکن هستند یا در آن کار می‌کنند.

علاوه بر این به دلیل هماهنگی مزایا، حقوق اجتماعی شهروندان مهاجر اتحادیه اروپا در کشور مقصد می‌تواند شامل مزایای صادر شده از کشور مبدأ و مزایای قابل دسترسی در کشور مقصد باشد. با این وجود هر کدام از کشورهای عضو که درخواست اعمال حقوق اجتماعی را داشته باشد، باید با قوانین این اتحادیه به‌ویژه با اصل اساسی رفتار برابر و عدم تبعیض شهروندان مهاجر سازگار باشد. این قوانین در ترکیب با سایر حقوق شهروندان اتحادیه اروپا بدین معناست که تعداد ذینفعان سیاست‌های اجتماعی تا حد زیادی گسترش یافته است. بر این اساس کشورهای عضو دیگر نمی‌تواند دسترسی به مزایای اجتماعی را برای شهروندان خود محدود سازد؛ بنابراین اتحادیه اروپا حاکمیت و استقلال کشورهای عضو را در حوزه سیاست اجتماعی از بین برده است.

شرایط شهروندی در اتحادیه اروپا

مفهومی نظام‌مند از شهروندی اروپایی با تصویب معاهده ماستریخت در سال ۱۹۹۱ مطرح گردید. در این معاهده مفهوم سنتی شهروندی که در پیوستگی کامل با تابعیت قرار داشت، دگرگون شد. بر اساس بند ۱ ماده ۸ معاهده فوق‌الذکر، «هر فردی که دارای تابعیت یکی از دولت‌های عضو است، شهروند اتحادیه خواهد بود.» بنابراین مفهوم شهروندی اتحادیه اروپایی تنها بر تابعیت دولت‌های عضو و نه هیچ چیز دیگری مبتنی است، لیکن دولت‌های عضو در دادن تابعیت به افراد، دارای صلاحیت انحصاری‌اند.

از هنگام لازم‌الاجرا شدن معاهده ماستریخت، همه اتباع دولت‌های عضو دو گونه شهروندی دارند: شهروندی دولت متبوع خود و شهروندی اتحادیه اروپایی. در حقیقت شهروند اتحادیه اروپایی وجود دارد، ولی تبعه خیر. آنان صرفاً اتباع دولت‌های عضوند. در اینجا است که تفاوت میان شهروندی و تابعیت مطرح می‌گردد. با وجود روشنی متن ماده ۸ معاهده ماستریخت درباره نقش دولت‌های عضو در مورد شهروندی اتحادیه اروپا، برخی از دولت‌ها از این مسئله بیمناک بوده‌اند که از یک سو شهروندی خود و از سوی دیگر استقلال

خود را در اعطاء شهروندی ملی از دست بدهند؛ بنابراین معاهده آمستردام با افزودن جمله زیر به بند ۱ ماده ۸ این نکته را روشن کرد: «شهروندی اتحادیه اروپایی تکمیلی است و جانشین شهروندی ملی نمی‌گردد.» در واقع شهروندی اتحادیه اروپا یک شهروندی هم پوشان و تکمیل کننده شهروندی ملی است. دولت‌های عضو اتحادیه اروپا حق خودداری از به رسمیت شناختن تابعیت اتباع دیگر دولت‌های عضو را ندارد و باید شهروندی اتحادیه اروپا را که دیگر دولت عضو اعطاء کرده، بدون قید و شرط بپذیرند. بنابراین نخستین شرط شهروندی اتحادیه اروپا که شرطی شکلی است، تابعیت یکی از دولت‌های عضو است.

اما جدای از تابعیت، شرایط فرهنگی و ارزش شناختی دیگری نیز وجود دارد که برخلاف تابعیت، سطح بالاتری از استقلال را نسبت به دولت‌ها دارد. از جمله این ارزش‌ها که میان اروپاییان مشترک است می‌توان به آزادی، دموکراسی، حمایت از حقوق بنیادین و حاکمیت قانون اشاره کرد. همه اروپاییان با این تفکر موافق‌اند که شهروندی فقط در فضایی دموکراتیک و با رعایت حقوق بنیادین و اصول برابری و عدم تبعیض می‌تواند ظهور کند.

شهروندی اتحادیه اروپا دو جنبه دارد: یکی جنبه در برگیرنده که به شهروندان جامعه اروپایی امکان می‌دهد تا از شمار معینی حقوق بهره‌مند گردند و تابع برخی تکالیف که از رهگذر آن اعمال می‌گردد، قرار گیرند؛ و دیگری جنبه انحصاری که خارجیان، بیگانگان و مهاجران را به طور کامل یا جزئی از حقوق مرتبط با شهروندی اتحادیه اروپا مستثنا می‌کند.

در اصل، حقوق هم بسته با شهروندی اتحادیه اروپا باید از نوع انحصاری باشد؛ یعنی این حقوق به شهروندان اتحادیه اروپایی اختصاص داشته و شهروندان غیراروپایی را مستثنا کند؛ بنابراین دو پارگی تبعه/بیگانه درون دولت، امری ذاتی برای شهروندی است. به عکس در اتحادیه اروپا، حرکتی به سمت گسترش قلمرو بهره‌مندان حقوق شهروندی وجود داشته که نشانهای از گرایش به سوی تعمیم حمایت‌های قانونی است. در نتیجه باید میان حقوق اختصاص داده به شهروندان اتحادیه اروپایی و حقوقی که فقط به سکونت مرتبطند یا به سادگی به هر فردی اعطا می‌گردد، تمایز قائل شد.

از جمله حقوقی که به سکونت مربوط‌اند می‌توان از حق رفت و آمد و سکونت آزادانه اشخاص و انتقال آزادانه خدمات برای اشخاص واجد شرایط و

خانواده‌های آن‌ها نام برد. فهرست حقوق مندرج در معاهده اتحادیه اروپایی در مقایسه با فهرست حقوق مرتبط با شهروندی ملی، نسبتاً محدود است؛ و تقویت حقوق موجود و یا افزودن حقوق جدید، امکان‌پذیر است. در زمینه اجرای حقوق، شهروندی اتحادیه اروپا تفاوت ژرفی با شهروندی ملی دارد؛ زیرا اعمال اکثریت این حقوق به این شرط بستگی دارد که تبعه یکی از دولت‌های عضو، در کشور متبوع خویش سکونت نداشته باشد. سرانجام تأکید بر این نکته ضروری است که وضعیت شهروند اتحادیه اروپایی فقط از حقوق تشکیل یافته است و مستلزم هیچ گونه تکلیفی نیست. برعکس شهروندی ملی که تکالیفی از جمله پرداخت مالیات یا خدمت در ارتش را دربرمی‌گیرد.

مرزهای اضافی

مقررات اتحادیه اروپا، لایه‌ای از شرایط را به قوانین ملی اضافه می‌کند. مهم‌ترین آن‌ها شرایطی است که بر اساس آن شهروندان اتحادیه حق دارند



در یکی از کشورهای عضو اقامت کنند. چرا که این عامل اصلی تشخیص شهروندان مهاجر این اتحادیه از اتباع هر یک از کشورهای عضو است. آنچه که شهروندان اروپایی به عنوان یک نتیجه مستقیم از شهروندی فراملی خود به همراه دارند، حق جابجایی آزادانه بین مرزهای کشورهای عضو و حق اقامت و کار در هر کشور عضو دلخواه آنان است. این حقوق در ارتباط با حقوق اجتماعی است که شهروندان اتحادیه اروپا از آن برخوردار هستند. به بیانی دیگر شهروندان ملی، بدون قید و شرطی، به قلمرو ملی، حق کار و اقامت دسترسی دارند. خط جداکننده اصلی بین شهروندان مهاجر اتحادیه اروپا و شهروندان ملی (غیرمهاجر) در هر یک از کشورهای عضو این است که: «شهروندان اتحادیه در طی پنج سال اولی که در کشور عضو دیگر اقامت دارند، امکان دسترسی به حقوق اجتماعی در کشور عضو مقصد را به صورت مشروط دارا هستند. در همین حال، حقوق شهروندان ملی برای اقامت در کشور، بدون قید و شرط باقی می ماند.»

لذا شهروندان مهاجر اتحادیه اروپا برای بهره‌مندی از حقوق اجتماعی باید در کشور مقصد اقامت داشته باشند. حق اقامت در یک کشور عضو دیگر، مشروط به بازار کار و منابع اقتصادی است. همه شهروندان اتحادیه حق جابجایی آزادانه دارند، اما اگر کارگر نباشند یا پول کافی در اختیار نداشته باشند، اقامت قانونی آن‌ها به مدت سه ماه محدود می‌گردد. پس از آن می‌توانند برای درخواست اقامت اقدام کنند. کارگران امکان اقامت بیش از سه ماه اقامت را دارند، در حالیکه شهروندان مهاجر غیرفعال اقتصادی این اتحادیه، باید بتوانند بیمه درمانی جامع و منابع مالی کافی برای خود و اعضای خانواده‌هایشان تأمین کنند تا شرایط لازم برای اقامت قانونی آن‌ها فراهم گردد. هدف اصلی این محدودیت‌های اقامتی، آن است که «شهروندان مهاجر بار نا عادلانه‌ای بر نظام بیمه‌های اجتماعی دولت عضو میزبان» نگردند. علاوه بر این، اگر شهروند اتحادیه در یکی از این دولت‌های عضو تبدیل به باری نا عادلانه گردد. آن دولت می‌تواند او را اخراج کند اگرچه حق بازگشت مجدد بر اساس اصل جابجایی آزادانه برای او همچنان محفوظ خواهد بود.

شهروندان مهاجر اتحادیه اروپا که به عنوان کارگر مشغول بکار می‌گردند، از اولین روز استخدام خود در کشور عضو دیگر، دارای حقوق اجتماعی یکسانی

هستند. چنانچه این کارگران در طول پنج سال اول اقامتشان، شغل خود را از دست بدهند، می‌توانند به مدت شش ماه از مزایای بیمه بیکاری و انواع دیگر حمایت‌ها بهره‌مند گردند؛ و پس از شش ماه دوباره در صف جویندگان کار قرار می‌گیرند؛ که در این صورت طی مدت زمان محدودی که در این صف قرار دارند، ممکن است حق استفاده از مزایا را نیز دارند.

در طول پنج سال اول اقامت، حقوق اجتماعی شهروندان مهاجر اتحادیه اروپا، به طور مشخص طبقه‌بندی گردیده است. باگذشت این مدت، کشورهای عضو باید به همان اندازه دسترسی به مزایای اجتماعی را به شهروندان مهاجر اتحادیه اروپا اعطاء کنند. این دستاورد یک پیشرفت قابل توجه است که نباید به راحتی از کنار آن گذشت، چرا که تا پیش از این تنها ساکنان دائمی از حقوق کامل اجتماعی از جمله حق تأمین اجتماعی برخوردار بوده‌اند. *

منابع

- 1-The local governance of European social citizenship - Cecilia Bruzelius, Chapter 2: Social rights and social citizenship in the European context
- ۲- کتاب مرجع سیاست گذاری اجتماعی، جلد دوم، فصول ۳۶ و ۵۴، تألیف: پیت الکاک، مارگارت می و کارن راولینگسون، ترجمه: دکتر علی اکبر تاج مزینانی، محسن قاسمی و مرتضی قلیچ
- ۳- کتاب اتحادیه اروپا؛ هویت، امنیت و سیاست، تألیف: دکتر سید عبدالعلی قوام و دکتر داوود کیانی
- ۴- کتاب مهاجرت و شهروندی، تألیف: استفان کاستلز، آلیستر دیوید سون، ترجمه: فرامرز تقی لو
- ۵- مقاله شرایط شهروندی در اتحادیه اروپا، نویسنده آنا ماریا گرامارتیز، ترجمه: مشتاق زرگوش و جعفر شفیعی سردشت
- ۶- مقاله بررسی تطبیقی سیاست‌های ادغام اجتماعی و شهروندی در اروپا، نویسنده سعید ذکایی

**DONT THINK
DONT ASK
PAY TAX
VOTE FOR US**

FROM WORK

TO WORK

FROM WORK

TO WORK

FROM WORK

TO WORK

FROM WORK

TO WORK

FROM WORK

TO WORK

TO WORK

FROM WORK

TO WORK

FROM WORK

FROM WORK

TO WORK

FROM WORK

TO WORK

FROM WORK

TO WORK

FROM WORK

TO WORK

FROM WORK

TO WORK

FROM WORK

TO WORK

FROM WORK

TO WORK

FROM WORK

TO WORK

TO WORK

FROM WORK

TO WORK

FROM WORK

TO WORK

FROM WORK

TO WORK

FROM WORK